

مبنای انتصاب (قسمت دوم)

محسن کدیور

چکیده

مبنای «انتصاب از سوی شارع مقدس» پایه چهار نظریه‌های دولت در فقه شیعه می‌باشد. در این رساله، انتصاب از چهار زاویه مورد بحث قرار گرفته است.

اول: از زاویه مبادی تصویری، مراد از انتصاب چیست؟
انتصاب با تعیین شرائط از سوی شارع، جعل حکم بر موضوع، وکالت از سوی امام (ع)، وصایت، نیابت، اذن، وراثت، تفویض و نیز انتخاب از سوی مردم چه تفاوتی دارد؟ فصل اول عهده‌دار توسیم معنای انتصاب است و با تفکیک نصب عام از نصب خاص و بیان ویژگی‌های نصب عام پایان می‌پذیرد.

دوم: از زاویه مبانی تصدیقی، ادله انتصاب چیست؟
روایات دال بر «انتصاب فقیهان به ولایت بر مردم» مورد تحلیل انتقادی قرار گرفته و میزان دلالت آنها به امر نصب مشخص شده است. ضمناً به این سوال پاسخ داده شده، آیا بر امر انتصاب دلیل معتبر عقلی، قرآنی یا اجماع نیز داریم یا نه؟

سوم: از زاویه امکان وقوعی انتصاب. با توجه به «نصب بالفعل» همه فقیهان از سوی شارع بر فرض تمامیت ادله انتصاب، لزوم تعیین فقه واحد به عنوان ولی امر مطرح می‌شود. سه طریق برای تعیین ولی فقیه از بین فقهای متعدد مورد بحث و نقد قرار گرفته و در انتها به بحث از امکان

وقوعی نصب یا امتناع آنها و لزوم انتخاب پرداخته شده است.

چهارم: از زاویه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، با توجه به اهمیت آراء بنیانگذار جمهوری اسلامی، بخشی به بررسی آراء حضرت امام خمینی (ره) از حیث دلالت به انتصاب اختصاص داده شده و بالاخره با تحلیل آراء خبرگان قانون اساسی به این سوال کلیدی پاسخ داده شده است: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از کدام مبنا دفاع می‌کند: انتصاب یا انتخاب؟

دوم: ادله عقلی انتصاب

از جانب برخی فقیهان بر ولایت فقیه علاوه بر ادله روایی و نقلی، دلیل عقلی نیز اقامه شده است. این ادله عقلی غالباً ملفق از عقل و نقل می‌باشد، یعنی یک یا چند مقدمه آنها از مقدمات عقلی تشکیل شده است. از دلیل عقلی، تقریرات مختلفی شده است، که به ترتیب زمان اقامه گزارش می‌شود. متأسفانه قایلین به ولایت انتصابی فقیهان همچنانکه در تقریر ادله روایی گذشت، مستقلاً به محورهای ولایت، انتصاب و فقاہت نپرداخته‌اند. این مشکل در ادله عقلی نیز به قوت خود باقی است. لذا دلیل عقلی را آن‌چنان که صاحبان آنها اقامه کرده‌اند، گزارش کرده، با تفکیک آن به چند جزء می‌کوشیم تا مقدمه دال بر انتصاب آن را بیابیم. سپس تمامی مقدمات را به اجمال و مقدمه مربوط به انتصاب را به تفصیل مورد تحلیل انتقادی قرار می‌دهیم.

دلیل عقلی اول بر ولایت انتصابی عامه فقیهان

ملا احمد نراقی (م ۱۳۴۵) نخستین فقیهی است که بر این امر خطیر، دلیل عقلی اقامه کرده است. به نظر نراقی فقیهان در دو امر ولایت دارند: یکی آنچه پیامبر (ص) و امام (ع) بر آن ولایت دارند الاماخرج بالدلیل، دیگری هر آنچه که به نحوی از انحاء به دین و دنیای مردم تعلق دارد و عقلاً یا عادتاً یا شرعاً گریزی از آن نیست و از جانب شرع وظیفه فرد یا گروه خاصی تعیین نشده است. نراقی بر امر دوم (که همان ولایت عامه است)

دلیل عقلی اقامه کرده است:

۱- بی تردید در هر امری که این گونه [با دین و دنیای مردم آمیخته] باشد، بر خداوند رثوف حکیم [از باب قاعده لطف] واجب است که والی، قیم و متولی آن را منصوب نماید.

۲- فرض بر این است که از جانب شارع، دلیلی بر نصب شخص معین یا غیر معین یا نصب گروهی خاص غیر از فقیه نداریم.

۳- در حالی که برای فقیه اوصاف جمیل و مزایای جلیلی وارد شده و این همه برای اینکه از جانب شارع [به این مقام] منصوب شده باشد، کافی است.

مضمون مقدمه اول را در کلام صاحب جواهر نیز می توان مشاهده کرد. وی نصب امام (ع) را به مقتضای قاعده لطف برای استقامت نظام نوع انسان لازم دانسته، افزوده است:

«من السیاسه الواجبه علی الامام (علیه السلام)

نصب مایستقیم به نظام نوع الانسان»^(۱)

آن چنان که بر خدای حکیم جل اسمه به مقتضیات حکمت و قاعده لطف، نصب امام و حجت و والی بر بندگان واجب است، بر امام و والی نیز نصب قائم مقام در شهرهایی که از آنها غایب است و نیز در عصر غیبت واجب است.^(۲) بعضی اساتید در توضیح مقدمه اول آورده اند:

«مقتضای صنف اول از ادله (عقلی محض) همانا این

است که ولایت فقیه به عنوان تداوم امامت امامان معصوم

(ع) می باشد. یعنی هم آفرینش و ایجاد تکوین فقیهان

واجد شرایط در عصر غیبت به مقتضای حکمت الهی بر

مبنای حکیمان یا قاعده لطف متکلمان واجب است،

منتهی به نحو وجوب عن... نه وجوب علی...، و هم

دستور و نصب تشریحی آنان برابر همین تعبیرهای یاد شده

لازم می باشد و ممکن نیست خللی در اصل آن تکوین و یا

این تشریح راه یابد. و اگر چند روزی خلالتی مشاهده گردد

همانند دوران فترت در سلسله جلیله انبیاء (ع) است که

گزندی به جایی نمی‌رسد» (۳). لزوم انتصاب فقیهان به قاعده لایحه باب ۱۰
از مقدمات سه گانه استدلال محقق نراقی، مقدمه اول عقلی و مقدمه دوم و سوم نقلی
است. در پذیرش مقدمه دوم اختلافی نیست، اما مقدمه سوم ناتمام است، زیرا اوصاف
جمیل و مزایای جلیل، دلیل بر نصب نمی‌شود. این روایات رفعت‌شان و علو مقام فقیهان
را می‌رساند. از این روایات می‌توان معرفی فقیهان را برای مناصب تبلیغ احکام شریعت،
قضاوت در مرافعات و انجام امور حسیه، و بر فرض تمامیت دلیل، صلاحیت برای
احراز مقام ولایت را استفاده کرد، اما اینکه تصدی این امور توسط فقیهان به انتخاب
مردم یا وکالت از سوی شارع یا اذن یا نصب است، هیچیک با آن اوصاف جمیل و مزایای
جلیل تلازمی ندارد و دلیل اعم از مدعی است. *سلف و کلام به آن راه را خنثی می‌کند*
اما مقدمه عقلی اول نیز تمام نیست، چرا که تمسک به قاعده لطف، (۴) در صورت
تمامیت آن، در لزوم انتصاب فقیهان به ولایت وقتی تمام است که انتظام دنیای مردم بر
مبنای دین جز با ولایت انتصابی فقیهان سامان نیابد. به عبارت دیگر تمامیت مقدمه اول
و تطبیق قاعده لطف بر مسئله، تنها در صورتی است که ولایت انتصابی فقیهان راه
منحصر به فرد اقامه دین در جامعه و برپایی حکومت دینی باشد. اما اگر برای انتظام
دینی دنیای مردم و اقامه دین در جامعه راههای بدیل بدست آورده‌ایم، مقدمه اول
مخدوش می‌شود. پیش فرض محقق نراقی انحصار انتظام دنیا بر مبنای دین در ولایت
انتصابی فقیهان بوده است. اما حکومت دینی یا اقامه دین در جامعه یا انتظام دنیای عباد
بر اساس دین به طرق ذیل ممکن است: *باز جامع علوم اسلامی*
طریق اول: ولایت انتصابی فقیهان. *باز جامع علوم اسلامی*
طریق دوم: ولایت فقیهان به وکالت یا اذن یا وراثت یا وصایت از جانب شارع مقدس
یا از باب بیان حکم و جعل حکم بر موضوع بدون تحقق نصب. *باز جامع علوم اسلامی*
طریق سوم: ولایت انتخابی فقیهان، به این معنی که صفات حاکم دینی از سوی شارع
معین می‌شود و مردم موظف می‌شوند حاکم را از بین صاحبان شرایط شرعی انتخاب
کنند. *باز جامع علوم اسلامی*
طریق چهارم: دولت انتخابی اسلامی، مسلمانان از بین خود افرادی را برای تصدی
امور عمومی و اداره جامعه انتخاب می‌کنند. دولت منتخب مسلمانان موظف است
قوانین و احکام شرع را محترم بشمارد. فقیهان بر اسلامی بودن قوانین نظارت می‌کنند و

قضاوت را نیز به عهده می‌گیرند اما اجرا به عهده مومن صالح است که لزوماً فقیه نمی‌باشد. طرق چهارگانه فوق طرق انحصاری حکومت دینی نیست. طرق دیگر نیز می‌توان احتمال داد و از جانب جمعی از فقیهان نظریه‌های دیگری نیز طراحی شده است. (۵)

اما برای نقض دلیل عقلی محقق نراقی، همین احتمالات سه‌گانه کافی است. با وجود طرق بدیل، بر خداوند، نصب فقیهان به ولایت، عقلاً واجب نیست.

دلیل دوم عقلی

شیخ عبدا... ممقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ق) در رساله «هدایه الانام فی حکم اموال الامام (ع)» دلیلی عقلی به شرح ذیل بر ولایت انتصابی فقیهان اقامه کرده است:

مقدمه اول: به حکم عقل مستقل، اصل اولی عدم سلطنت احدی بر دیگران در نفس و مال و عرض آنها و عدم لزوم انقیاد احدی از دیگران است.

مقدمه دوم: عقل مستقل به وجوب وجود سبب بین عباد جهت رفع ظلم و فساد و اصلاح امور مردم و حفظ اموال خارج از سلطه صاحبانش حکم می‌کند، چرا که نظم عالم بر این امر مترتب است.

مقدمه سوم: این منصب شریف [سیاست و تدبیر اجتماع] برای نبی (ص) و امام (ع) ثابت است.

مقدمه چهارم: تردیدی نیست که بر امام لازم است در زمان غیبت مرجعی را برای عباد و رفع ظلم و فساد از ایشان نصب بفرماید.

امام (ع) دو شأن دارد: یکی شأن اشراق و اضافه که به وجود شریفش متوقف است. و دیگری شأن رفع فساد و ریشه‌کن کردن ظلم و جور و ردع ظالم و استیفاء حق از مظلوم و

اصلاح کار مردم. تحقق شأن دوم در حد کمال، قابل نیابت نیست، اما تحقق بخشی از آن از قبیل دفع ظلم از بعضی مردم و حفظ انفس و اموال و اعراض نیابت‌پذیر است. برای

تحقق بخش اخیر، عقل مستقل به لزوم نصب نایب از جانب امام (ع) حکم می‌کند. آن وجود شریف ناظر به اعمال نایب خود است. اگر نصب مذکور نباشد، نظم عالم به هم

می‌خورد. اخباری که متضمن حکمت نصب امام هستند، مؤید حکم عقل به مقتضای عموم علت می‌باشند.

مقدمه پنجم: از آنجا که فقیهان عادل اشرف افراد امت پس از امام (ع) هستند، نصب ایشان از جانب امام (ع) متعین است، چرا که رئیس باید اشرف از مرئوس باشد. مقدمه ششم: از آنجا که امام (ع) از جانب خداوند، سلطنت مطلقه بر رعیت دارد و این سلطنت اعم از اوامر شرعی و عرفیه و اموال و انفس است به حکم نیابت و قائم مقامی و حجیت از جانب امام، این سلطنت برای فقیه عادل نیز ثابت است. مقدمه اول و دوم از موارد اتفاق تمامی عقلا و صاحبان ادیان و مکاتب است. مقدمه اول پایه اصل آزادی و مقدمه دوم لزوم حکومت در جامعه را خاطر نشان می‌سازد. مقدمه سوم نیز از مسلمات کلام و فقه شیعی است.

سخن در تمامیت مقدمه چهارم است یعنی حکم عقل مستقل به لزوم نصب نایب از جانب امام (ع) در امور اجتماعی. همان‌گونه که در نقد دلیل عقلی محقق نراقی گذشت نصب نایب، طریق منحصر بفرد انتظامی دینی امور دنیا نیست و حداقل از سه طریق دیگر نیز می‌توان حکومت دینی تأسیس کرد. با وجود طرق بدیل، عقل مستقل به لزوم نصب نایب از جانب امام (ع) برای مدیریت جامعه ولایت بر مردم حکم نمی‌کند. هر چند در اینکه حکم جاری در مسئله حکم عقل مستقل باشد جای مناقشه است. تلقی از مقدمه چهارم مبتنی بر خاص در مباحث انتظار از دین، رابطه دین و سیاست و ابعاد سیاست است که همگی جای بحث دارد.

مقدمه پنجم مربوط به محور فقهت و مقدمه ششم مربوط به محور قلمرو اختیارات حاکم اسلامی می‌باشد و هر دو از موضوع این مقاله بیرون است.^(۶)

دلیل سوم عقلی

مرحوم آیت‌الله سید محمد حسین بروجرودی (۱۳۸۰-۱۲۹۲ق) ضمن ناتمام دانستن ادله نقلی، دلیلی ملفق از عقل و نقل بر ولایت انتصابی فقیهان اقامه کرده‌اند. این دلیل را بر اساس تقریرات یکی از شاگردان طراز اول ایشان گزارش می‌کنیم: مقدمه اول: متصدی رفع نیازهای اجتماعی سیاسی اجتماعی و قائد آن است. مقدمه دوم: دین مقدس اسلام این‌گونه امور [عمومی اجتماعی] را مهمل نگذاشته، بلکه به شدت به آنها اهتمام ورزیده، و احکام فراوانی را در این مجال تشریح کرده و اجرای آنها را به ساین مسلمان سپرده است.

مقدمه سوم: سبب مسلمانان در صدر اسلام جز خود نبی (ص) و خلفای بعد از ایشان نبوده است. بعد از پیامبر (ص) مرجع حق در امور اجتماعی ائمه اثنی عشر (ع) بوده اند و سیاست و تدبیر جامعه از وظایف خاص ایشان بوده است. این اعتقاد شیعه و مرکوز در اذهان اصحاب بوده است.

مقدمه چهارم: مسایل سیاسی و تدبیر امور اجتماعی از مسایل مبتلا به همه زمانها و مکانهاست. در عصر حضور امامان (ع)، با توجه به تفرق پیروان اهل بیت (ع) در شهرهای مختلف و عدم بسط ید ایشان، شیعیان متمکن از رجوع دایم به ایشان نبوده اند. لذا قطع پیدا می کنیم که کبار اصحاب از قبیل زراره و محمد بن مسلم و امثال ایشان از تکلیف شیعه در این گونه امور و از مرجعی که در امور سیاست و تدبیر اجتماعی در غیاب ائمه (ع) باید به وی مراجعه کرد، پرسیده اند. تردیدی نداریم که ائمه (ع) نیز این امور کثیرالبوی را که شارع به اهمال آنها راضی نیست مهمل نگذاشته اند، بلکه کسانی را که باید شیعه در عدم تمکن از دسترسی به امام (ع) به ایشان مراجعه نمایند، نصب فرموده اند. به ویژه با علم ایشان به عدم تمکن شیعیان از مراجعه به امامانشان و بالاخص عدم تمکن شیعیان در عصر غیبت که خود بارها به آن تنبه داده و شیعیان را آماده کرده بودند. آیا احدی احتمال می دهد که امامان (ع) شیعه را از رجوع به طاغوتها و قضاة جور نهی کرده باشند، با این همه سیاست را مهمل گذاشته باشند و فردی را در تدبیر سیاست و رفع خصومت و دیگر امور مهمی که شارع راضی به ترک آنها نیست تعیین نکرده باشند؟ خلاصه ما قطع داریم اصحاب این گونه مسایل را از امامان (ع) پرسیده اند و ایشان نیز تکلیف ما را مشخص کرده اند و افرادی را برای تصدی این امور در زمان عدم تمکن از حضور امامان نصب کرده اند. منتهی این سوال و جوابها از جوامع روایی که در دسترس ما هست، ساقط شده و از آنها جز روایت عمر بن حنظله و ابو خدیجه به ما نرسیده است.

مقدمه پنجم: با توجه به لزوم نصب از جانب ائمه (ع) لامحاله فقیه برای این مقام متعین است، زیرا احدی به نصب غیر فقیه قایل نشده است، بنابراین امر دایر بین عدم نصب و نصب فقیه عادل است، چون بطلان شق اول ثابت شد، نصب فقیه از امور قطعی است و مقبوله عمر بن حنظله شاهد بر این مطلب است.

مقدمه ششم: حوزه ولایت فقیه همه امور اجتماعی است اموری که وظایف افراد

خاص محسوب نمی شود و شارع نیز به اهمال آنها راضی نیست، چه در عصر غیبت، چه در عصر حضور. (۷)

در مقدمات سه گانه اول بحثی نیست. بحث در مقدمه چهارم می باشد. اینکه قطعاً روایاتی درباره تکلیف حکومت و سیاست در زمان غیبت بوده است و قطعاً در آن روایات نظریه نصب از سوی امام (ع) ابراز شده و قطعاً در آن روایات، فقیهان به ولایت منصوب شده اند، احتمال در احتمال است، قابل استناد فقهی نیست، هر چند قایل آن استاد فقیهان است. ضوابط فقهی، اصول و رجالی به چنین احتمالاتی وقعی نمی نهد. آیا چنین امر مهمی را می توان با این گونه احتمالات اثبات کرد؟ نظریه نصب تنها یک احتمال در پاسخ ائمه (ع) است. احتمالات دیگری نیز مطرح است مثلاً ائمه (ع) با تکیه بر جهات کلی دین، سیاست و تدبیر، امور جامعه را به مسلمانان واگذار کرده باشند. و شکل حکومت و نحوه تعیین مسئولین را نیز در چارچوب احکام شرع انور به شرایط زمان و مکان و سیره عقلاء موکول کرده باشند. (۸) در مجموع نقد وارد بر دلیل اول و دوم عقلی به دلیل سوم نیز وارد است. مقدمه پنجم و ششم به ترتیب مربوط به محورهای فقاقت و قلمرو اختیارات حاکم اسلامی است و از حوزه بحث این مقاله بیرون است.

دلیل چهارم عقلی

امام خمینی (۱۴۱۰-۱۳۲۰ق) در کتاب البیع دلیلی عقلی بر ضرورت ولایت انتصابی فقیهان اقامه کرده اند. ایشان مفاد این دلیل را از واضحیات عقل دانسته اند. (۹) ضمناً فرموده اند: ولایت فقیه بعد از تصور اطراف قضیه امری نظری که محتاج برهان باشد، نیست، (۱۰) ایشان روایات یاد شده را دال بر این معنای ارتکازی دانسته اند. این دلیل با تفکیک مقدمات آن به شرح ذیل می باشد: (۱۱)

مقدمه اول: اسلام تنها عبارت از احکام عبادی و اخلاقی نیست، بلکه شامل احکام لازم در همه مجالات حیات فردی و اجتماعی است.

مقدمه دوم: قانون به تنهایی برای اصلاح جامعه کافی نیست، چرا که قانون اگر بخواهد مایه اصلاح و سعادت بشر شود، به قوه اجراییه و مجری نیاز دارد. لذا خداوند متعال در کنار فرستادن یک مجموعه قانون (احکام شرع)، یک حکومت و یک دستگاه اجرا و اداره مستقر کرده است.

مقدمه سوم: اجرای احکام الهی جز با برپا داشتن حکومت ممکن نیست. اولاً، بدون حکومت هرج و مرج پیش می آید و امکان اجرای احکام نیست. ثانیاً، حفظ نظام که از واجبات اکیده است و جلوگیری از اختلال امور مسلمین که از امور مبغوضه می باشد جز با والی و حکومت میسر نیست.

ثالثاً، حفظ مرزهای مسلمانان از تهاجم و نگهداری سرزمین های اسلامی از سلطه تجاوزگران عقلاً و شرعاً واجب است و جز با حکومت نمی توان این مهم را عمل کرد. بنابراین لزوم حکومت برای بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظم و رفع ظلم و سد ثغور و منع از تجاوز، از واضحترین احکام عقلی بدون تفاوت بین زمانها و مکانهای مختلف است.

مقدمه چهارم: سنت و رویه پیامبر (ص) دلیل بر تشکیل حکومت است، زیرا اولاً خود، حکومت تشکیل داد. ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا حاکم تعیین کرد. ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم (ص) را لازم آورد، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست.

مقدمه پنجم: احکام الهی نسخ نشده و تا قیام قیامت باقی است. نفس بقاء این احکام مقتضی ضرورت حکومت و ولایتی است که متضمن حفظ سیادت قانون الهی و متکفل اجرای آن باشد.

مقدمه ششم: ماهیت و کیفیت قوانین اسلام دلیل بارزی بر لزوم تشکیل حکومت است. چرا که این احکام به گونه ای است که بدون حکومت امکان اجرای آنها نیست. حکومت مورد نظر اسلام در جمیع مجالاتش بر قوانین الهی متکی است. مقدمه هفتم: آنچه دلیل امامت است خود دلیل لزوم حکومت بعد از غیبت ولی امر (عج) می باشد.

مقدمه هشتم: عقل و نقل متفقند که والی باید عالم به قوانین و در میان مردم و در اجرای احکام عادل باشد. بنابراین مسئله حکومت به فقیه عادل نهاده می شود و هم اوست که صلاحیت ولایت مسلمین را دارد.

نظر امام خمینی در این استدلال طولانی، بیشتر بر لزوم حکومت در جامعه و ضرورت حکومت اسلامی جهت اجرای احکام اسلام متمرکز است. این مطلبی متین و قابل دفاع است. لزوم اطلاع از قوانین و امامتداری در اجرای آن نیز از شرایط عقلی

کارگزاران حکومت است. این‌گونه مطالب همان‌گونه که امام خمینی تصریح کردند از واضحات عقل است و با تصور اطراف آن، بدون نیاز به اقامه برهان، مطلب تصدیق می‌شود. اما اینکه عقل اولاً «ولایت» را اثبات می‌کند یا دیگر اشکال اعمال سلطه را، ثانیاً «نصب» را تأیید می‌کند یا انتخاب یا دیگر صور متصور ارتباط بین حاکم و شارع را، ثالثاً اینکه قلمرو حکومت باید مطلقه باشد یا مقیده به قانون، رابعاً آیا حکومت شرط اجتهاد و فقاہت را فراتر از اطلاع از قوانین لازم دارد یا نه، این دلایل و ادله مشابه، از اثبات آنها ناتوانند. دلیل اقامه شده از سوی حضرت امام خمینی (ره) نیز حداکثر ضرورت حکومت اسلامی را اثبات می‌کند، نه بیشتر. از آنجا که در ذهن مبارک ایشان ولایت انتصابی فقیهان تنها شکل حکومت اسلامی بوده است، با اثبات ضرورت حکومت نتیجه گرفته‌اند که ولایت فقیه اثبات شده است. حال آن‌که حکومت اسلامی آن چنان که در نقد دلیل اول گذشت، اعم از ولایت انتصابی فقیهان است.

دلیل عقلی بر ولایت فقیه توسط دو تن از اساتید فلسفه از شاگردان امام خمینی ره بازسازی و تکمیل شده که ذیلاً به آنها اشاره می‌شود:

تقریر اول (۱۲)

اول: همه براهین امامت برای اثبات نیابت عامه در عصر غیبت جاری است، زیرا هم نظام اصلح و احسن جوامع بشری که هدف آفرینش جهان عینی است و هم قاعده لطف که هر دو به حکمت خدای سبحان مستند بوده، اقتضا دارد که در عصر احتجاج جامعه از ظهور امام معصوم (ع) شعاع نیابت آن حضرت بر مردم بتابد. محور برهان عقلی محض بر ولایت فقیه همانا ضرورت نظم جامعه اسلامی با توجه به همه عناصر اصلی آن است.

دوم: در تبیین دلیل ملفق از عقل و نقل درباره زعامت فقیه عادل در عصر غیبت چنین می‌توان گفت:

۱- هم نیاز جامعه بشری به دین الهی یک مطلب ضروری است و اختصاص به عصر حضور معصوم (ع) ندارد و هم صلاحیت دین اسلام برای بقاء تا قیامت یک مطلب قطعی است.

۲- احکام سیاسی اسلام و مسایل اجتماعی آن مانند احکام عبادی و مسایل فردی

برای ابد مصون از گزند زوال است، لذا وجود فقیهان صائین النفس و مدیر و مدبر که در نهایت تأمل آنها را استخراج و اجرا کنند لطف الهی بوده، در نظام احسن ضروری می باشد، زیرا بعد از لزوم احیاء احکام سیاسی و اجتماعی باید کسی عهده دار اجرای آنها باشد که اسلام شناس متخصص بوده و از غبار عصیان ظاهر باشد گرچه از گرد نسیان مصون نباشد و اسلام شناس متخصص و وارسته همان فقیه جامع الشرایط است. دلیل عقلی محض بر ولایت فقیه که بر محور ضرورت نظم جامعه اسلامی استوار است و برگرفته از دو دلیل فلسفی و کلامی امامت می باشد از اثبات نصب فقیهان به ولایت عاجز است، زیرا ولایت انتصابی فقیهان، تنها راه اقامه نظم در جامعه اسلامی نیست. برای اجرای شریعت، اقامه دین و برقراری حکومت اسلامی طرق دیگری نیز متصور است که کلاً مورد اشاره قرار گرفت. لذا نه نظام اصلح جوامع بشری، ولایت انتصابی فقیهان را اقتضا می کند نه قاعده لطف، به عبارت دیگر دلیل اعم از مدعی است. مقدمه دوم دلیل ملفق از عقل و نقل نیز بیش از لزوم نظارت فقیهان بر قوانین و حسن اجرای آن را اثبات نمی کند، حتی بر فرض پذیرش ولایت فقیهان در این مقدمه، بر اینکه این ولایت از طریق انتصاب، حاصل می شود هیچ دلیلی اقامه نشده است. هر دو دلیل فقیه متأله (دام ظلّه) در اثبات انتصاب فقیهان به ولایت، ناتمام است.

تقریر دوم (۱۳)

با توجه به ضرورت وجود حکومت برای تأمین نیازمندیهای اجتماعی و جلوگیری از هرج و مرج و فساد و اختلال نظام و با توجه به ضرورت اجرای احکام اجتماعی اسلام و عدم اختصاص آنها به زمان حضور پیامبر و امامان معصوم (ع)، با دو بیان می توان ولایت فقیه را اثبات کرد:

بیان اول: هنگامی که تحصیل مصلحت لازم الاستیفائی در حد مطلوب و ایده آل میسر نشد، باید نزدیکترین مرتبه به حد مطلوب را تأمین کرد. پس در مسئله مورد بحث هنگامی که مردم از مصالح حکومت معصوم (ع)، محروم بودند باید مرتبه تالیه آن را تحصیل کنند، یعنی حکومت کسی را که اقرب به امام معصوم (ع) باشد بپذیرند، و این اقربیت در سه امر اصلی متبلور می شود، یکی علم به احکام کلی اسلام (فقاہت)، دوم: شایستگی روحی و اخلاقی به گونه ای که تحت تأثیر هواهای نفسانی و تهدید و تطمیع ها

قرار نگیرد (تقوی)، و سوم: کارآیی در مقام مدیریت جامعه که به خصصتهای فرعی (از قبیل درک سیاسی و اجتماعی، آگاهی از مسائل بین‌المللی، شجاعت در برخورد با دشمنان و تبهکاران، حدس صائب در تشخیص اولویتها و اهمیتها و ...) قابل تحلیل است. پس کسی که پیش از سایر مردم، واجد این شرایط باشد باید زعامت و پیشوایی جامعه را عهده‌دار شود و ارکان حکومت را هماهنگ نموده به سوی کمال مطلوب سوق دهد. تشخیص چنین کسی طبعاً به عهده خبرگان خواهد بود، چنان که در سایر شئون زندگی اجتماعی چنین است.

بیان دوم: ولایت بر اموال و اعراض و نفوس مردم از شئون ربوبیت الهی است و تنها با نصب و اذن خدای متعال، مشروعیت می‌یابد و چنان که معتقد هستیم این قدرت قانونی به پیامبر اکرم (ص) و امامان معصوم (ع) داده شده است. اما در زمانی که مردم عملاً از پیشوایی رهبر معصوم (ع) محروم هستند، یا باید خدای متعال از اجرای احکام اجتماعی اسلام، صرف نظر کرده باشد یا اجازه اجرای آن را به کسی که اصلح از دیگران است، داده باشد تا ترجیح مرجوح و نقض غرض و خلاف حکمت لازم نیاید و با توجه به باطل بودن فرض اول، فرض دوم ثابت می‌شود. یعنی ما از راه عقل، کشف می‌کنیم که چنین اذن و اجازه‌ای از طرف خدای متعال و اولیاء معصوم (ع) صادر شده است. حتی اگر بیان نقلی روشنی در این خصوص به ما نرسیده باشد و فقیه جامع‌الشرایط همان فرد اصلحی است که هم احکام اسلام را بهتر از دیگران می‌شناسد و هم ضمانت اخلاقی بیشتری برای اجرای آنها دارد و هم در مقام تأمین مصالح جامعه و تدبیر امور مردم کارآمدتر است، پس مشروعیت ولایت او را از راه عقل، کشف می‌کنیم، چنان که بسیاری از احکام فقهی دیگر به ویژه در مسایل اجتماعی (مانند واجبات نظامیه) به همین طریق (دلیل عقلی) ثابت می‌شود.

دلیل عقلی استاد محترم دام ظلّه با هر دو بیان تنها ناظر به شرط فقاہت حاکم اسلامی است و بحث آن خارج از موضوع این مقاله می‌باشد. اما در این دلیل با هر دو بیانش کمترین دلالتی بر این که نحوه حکومت فقیه، ولایت است یا غیر آن و نیز این که فقیهان می‌باید از جانب خداوند منصوب شوند یا از جانب مردم انتخاب شوند، دیده نمی‌شود. این دو بیان علاوه بر این که با ولایت انتصابی فقیهان سازگار است، با ولایت انتخابی فقیهان، با وکالت فقیهان از سوی شارع، با حکومت فقیهان با اذن عام

شارع (بدون نصب) نیز سازگار می باشد. به عبارت دیگر دو بیان استاد محترم (دام ظلّه) در دو محور ولایت و انتصاب اعم از مدعی می باشد و هیچ تلازمی بین فقاہت از یک سو و ولایت و انتصاب از سوی دیگر مشاهده نمی شود. ظاهراً برداشت استاد محترم (دام ظلّه) از ولایت فقیه «انتساب» به شارع است نه «انتصاب» از سوی شارع. انتساب به شارع مقدس، مورد قبول تمامی فقیهان حتی قایلین به مبنای مشروعیت الهی - مردمی است و آن چه دلیل عقلی اثبات می کند (انتساب) محل نزاع نیست و آن چه محل نزاع است (انتصاب) دلیل اقامه شده عاجز از اثبات آن است.

محصل کلام: از میان ادله عقلی اقامه شده بر انتصاب فقیهان به ولایت بر مردم، با تقریرهای مختلفش، هیچیک تمام نمی باشد. امر خطیر «انتصاب» با دلیل عقلی اثبات نمی شود.

دلیل سوم انتصاب: اجماع

برخی از فقیهان بر ولایت فقیه ادعای اجماع کرده اند. محقق کرکی (م. ۹۴۰ ق) نخستین بار از این اجماع با تعبیر «اتفاق نظر اصحاب» یاد کرده است. (۱۴) ملا احمد نراقی نخستین دلیل ولایت فقیهان را اجماع دانسته است. (۱۵) صاحب جواهر عموم ولایت حاکم را به ظاهر اصحاب نسبت داده است. (۱۶) مرحوم حاج آقا رضا همدانی در مصباح الفقیه آورده است:

«شایسته نیست اشکال در نیابت فقیه جامع شرایط فتوی از امام (ع) در حال غیبت در مانند این امور (امور عمومی) که در آن هر قومی به رئیس خود مراجعه می کند، آن چنان که تتبع در کلمات اصحاب آنرا تایید می کند چرا که ظاهر کلام ایشان این است که این مطلب از امور مسلمة در هر بابی است، تا آنجا که غیر واحدی از ایشان عمده مستند عموم نیابت فقیه در مانند این گونه اشیاء را اجماع قرار داده است.» (۱۷)

میر فتح حسینی مراغی اجمال محصل و منقول در این باب را «اجماع علی القاعدة» نام گذاشته که با «اجماع علی الحکم» فرق دارد. (۱۸)

مولی آقا دربندی نیز اجماع در این مسئله را علی القاعده دانسته (۱۹) و مرحوم آقا محمد تقی نجفی آنرا از قبیل اصاله الطهاره معرفی کرده است. (۲۰) در باره وجه دلالت اجماعهای یاد شده بر انتصاب فقیهان به ولایت می توان گفت: اولاً: معتمد اجماعهای یاد شده از حیث اینکه آیا بر محور انتصاب دلالت دارد یا نه مجمل است. ثانیاً: این اجماعها «علی القاعده» یا به زبان دیگر «مدرکی» هستند و بعید است مستندی غیر از روایات و ادله عقلی یاد شده داشته باشند. ثالثاً: تمامی اجماعهای اقامه شده از سوی متأخرین است. چنین اجماعی از سوی متقدمین ادعا نشده است. اگر چه سابقه بحث ولایت فقیه به قدمت فقه شیعه است اما ولایت سیاسی فقیهان یا ولایت تدبیری بر اموال و انفس، مسئله ای مستحدث و متعلق به یکی از دو قرن اخیر می باشد. در چنین مسئله ای اجماع، دلیل محسوب نمی شود، به ویژه که جمع کثیری از فقیهان منکر انتصاب فقیهان به ولایت یاد شده هستند. محصل کلام: اجماعهای ادعا شده در مسئله انتصاب فقیهان به ولایت «دلیل» محسوب نمی شود.

ادله قرآنی انتصاب

اکثریت قریب به اتفاق فقها در آیات قرآن کریم دلیلی بر انتصاب فقیهان به ولایت نیافته اند. محقق نراقی و امام خمینی (قدس سره) که گسترده تر از دیگران به ذکر مستندات ولایت انتصابی فقیهان پرداخته اند، حتی یک آیه را به عنوان دلیل مستقل این مسئله ذکر نکرده اند. اگر چه اخیراً بعضی معاصرین در کتابی به نام «ولایت فقیه از دیدگاه قرآن کریم» ادعا کرده اند که بسیاری از آیات قرآن کریم بر ولایت فقیه دلالت می کند. خلاصه کتاب یاد شده از این قرار است: (۲۱)

- ۱- در قرآن کریم از مسایل اساسی حتماً بحث می شود.
- ۲- ولایت فقیه در زمره اساسی ترین مسایل اسلامی است، تا آنجا که بدون آن دین ناقص است و پرداختن به آن نقص قرآن و اسلام خواهد بود.
- ۳- قرآن کریم صریحاً به این مسئله پرداخته است. علت عدم صراحت در این مسئله، زیر سؤال رفتن قرآن کریم از سوی منکرین ولایت فقیه بوده است.

۴- با این همه حداقل با تمسک به شانزده آیه قرآن کریم می‌توان به ولایت مطلقه فقیه استدلال کرد. از قبیل آیات اولوالامر، امر به معروف و نهی از منکر، ولایت پیامبر (ص) و

۵- به حکم حدیث ثقلین و مانند آن، ولایت فقیه مطرح شده در روایات در حکم مطرح شدن در قرآن کریم است.

۶- ولایت فقیه تنها شکل حکومت اسلامی است. استظهارهای این فقیه محترم (سَلِّمَهُ اللهُ) از آیات قرآن کریم جداً جای تأمل دارد. به‌طور خلاصه در این زمینه باید گفت:

آیات مورد استناد تنها ولایت تامه خداوند، رسول اکرم (ص) و بعضی المومنین (یعنی علی (ع)) را اثبات می‌نماید. وجوب اطاعت از ولی الامر نیز با قرآن کریم قابل اثبات است. اما اینکه اولوالامر قرآنی کیست در قرآن کریم نفیاً و اثباتاً سخنی مطرح نشده است. مفسران شیعه به اجماع، اولی الامر را که اطاعتش چون اطاعت خداوند مطلق است، منحصر در ائمه معصومین (ع) دانسته‌اند. از بعضی آیات اشعار به بعضی صفات مطلوب در حکومت و حاکم نیز بدست می‌آید. اما قرآن کریم متعرض شکل و نحوه و شیوه حکومت و اداره جامعه که در طول زمان دستخوش تغییر می‌شود، نشده است. اصولاً این که چه کسی حکومت کند مسئله اصلی قرآن کریم نبوده است. بلکه با عنایت به قصص قرآنی و آیات پراکنده دیگر، قرآن به چگونه حکومت کردن پرداخته است و با نفی شیوه‌های فرعون، بعضی روشهای نامطلوب از قبیل استضعاف و استبداد و ظلم را به شدت نفی کرده است. ولایت فقیه مثل بسیاری از مسایل فقهی دیگر فاقد مستند قرآنی است و جز به برکت روایات اهل بیت (ع) قابل اثبات نیست. راز عدم استناد فقیهان به قرآن کریم در این مسئله فقدان مستند قرآنی در آن است نه چیز دیگر.

محمول کلام: «ولایت انتصابی فقیهان» مستند قرآنی ندارد.

تا اینجا ادله ولایت انتصابی فقیهان را بر مبنای منابع اربعه فقهی تقسیم کرده، از حیث دلالت بر انتصاب مورد تحلیل انتقادی قرار دادیم. برای تکمیل بحث و بویژه به عنوان مقدمه فصل آینده ادله ولایت فقیه بر مبنای حربه را نیز بررسی کرده دلالت آنها را از حیث انتصاب مورد بحث و نقد قرار می‌دهیم.

ولایت انتصابی فقیهان بر اساس امور حسیه: این مهم با دو اسلوب تطبیق می‌شود:

اسلوب اول: مقدمه اول، تطبیق عنوان امور حسبیه بر مصالح اسلامی و احکام شرعی که با اقامه حکومت و قدرت دینی حفظ می شود، به نحوی که بدون وجود حکومت عدل اسلامی این مصالح و احکام رعایت نخواهد شد. از آنجا که قطع داریم که شارع به فوت این مصالح و احکام راضی نیست، ضرورت تصدی حکومت فی الجمله به عنوان تصدی امور حسبیه ثابت می شود.

مقدمه دوم: با ضمیمه کردن یکی از دو امر ذیل ولایت فقیهان اثبات می شود.

۱- قدر متقین کسانی که علم داریم شارع به تصدیشان نسبت به این امور رضایت دارد، فقیه است. از آنجا که ولایت خلاف اصل است می باید به قدر متقین اکتفا کرد.

۲- ورود ادله خاصه بر شرط فقاہت قائد امت؛ ولایتی که از این طریق اثبات می شود، اولاً محدود به حد ضرورت و اضطرار است، چرا که فراتر از آن حتی اگر مورد مصلحت نیز باشد اثبات نشده، که از امور حسبیه ای است که شارع راضی به ترک آنها نیست. ثانیاً تشخیص این که مورد، تحت امور حسبیه قرار می گیرد یا نه به عهده اشخاص است و در صورت اختلاف در تطبیق بین حکومت و اشخاص، بر اشخاص اطاعت واجب نیست (مگر این که مخالفت به مستوای تضعیف نظام برسد که تحت عنوان دیگری قرار می گیرد).

اسلوب دوم: مقدمه اول، تطبیق عنوان امور حسبیه بر خود حکومت و سلطه سیاسی به این بیان که اعمال سلطه حتی در مواردی که شخص آنها را ضروری نمی داند، ضرورت دارد، چرا که باعث فوت مصلحت های مهم اجتماعی می گردد.

مقدمه دوم: با ضمیمه کردن یکی از دو امر گذشته یعنی این که فقیه قدر متقین کسانی است که حق حکومت و اعمال سلطه سیاسی دارد، یا این که با تمسک به ادله اشتراط فقاہت در قیادت امت، مطلب اثبات می شود.

ولایتی که با این اسلوب اثبات می شود مانند اسلوب قبلی محدود به حد ضرورت و اضطرار است، اگر چه اشکال دوم اسلوب قبل اینجا وارد نیست، یعنی در تعارض تشخیص موارد حسبیه بین اشخاص و حکومت، قول حکومت مقدم است. (۲۲)

ملاحظه ای که بر هر دو اسلوب وارد است این می باشد که، علیرغم تمام بودن مقدمه، بحث در مقدمه دوم مربوط به محور فقاہت است و از موضوع این مقاله بیرون است. اما با هیچیک از این دو اسلوب نه ولایت اثبات می شود و نه انتصاب و حداکثر

جواز تصرف فقیهان در امور حسبه بدست می آید. این کجا و ولایت انتصابی فقیهان کجا.

چکیده فصل دوم: انتصاب فقیهان به ولایت تنها به برکت روایات اهل بیت (ع) امکان اثبات دارد. مستندات ادعایی از قرآن، عقل و اجماع بر این مهم تمام نیستند. از میان روایات تنها مقبوله عمر بن حنظله و مشهوره ابی خدیجه به امر «انتصاب» دلالت دارد. تمامیت دلالت این دو روایت به مطلوب، در گرو این است که متعلق انتصاب در آنها فراتر از افتاء و قضاوت باشد. از هیچیک از روایات دیگر نمی توان در انتصاب فقیهان به ولایت مستندی بدست آورد.

فصل سوم: امکان انتصاب

پس از اینکه با حقیقت انتصاب آشنا شدیم و از ادله مختلف انتصاب و میزان دلالت آنها مطلع شدیم، بر فرض تمامیت بعضی از ادله یاد شده، نوبت به نحوه تعیین ولی امر از بین فقیهان متعدد می رسد. آن چنان که در فصل اول در معنای انتصاب گذشت، مراد از انتصاب این است که همه فقیهان عادل به ولایت فعلیه از سوی شارع مقدس منصوب شده اند. در فصل دوم نیز دانستیم که ادله ولایت انتصابی فقیهان بر فرض تمامیت سند و دلالت، انتصاب همه فقیهان به نحو عام استغراقی را بدست می دهد. تامل در تعابیر ذیل صحت این ادعا را اثبات می کند:

من کان منکم ممن قدروی حدیثنا و نظر فی حلالنا و
 حرامنا و عرف احکامنا، رجلاً قد عرف حلالنا و حرامنا،
 رواة حدیثنا انهم حجتی علیکم، ان العلماء ورثه
 الانبیاء، الذین یاتون من بعدی یروون حدیثی و سنتی، الفقهاء
 ائمة الرسل، العلماء بالله الامناء و علی حلاله و حرامه،
 الفقهاء حصون الاسلام، العلماء حکام علی الناس، السلطان
 ولی من لا ولی له.

اگر بخواهیم با نظریه ولایت انتصابی فقیهان، حکومت بنا کنیم، تردیدی نیست که می باید به تعیین یک فقیه عادل نایل شویم چرا که طبع مسئله حکومت به نحوی است که تعدد بر نمی دارد. به عبارت دیگر تعدد ولی امر در یک منطقه باعث فساد و هرج و مرج

می شود. لذا در مقام اعمال ولایت در زمان و جامعه واحد عقلاً و عرفاً چاره‌ای جز تعیین ولی امر شرعی واحد نیست. (۲۳)

در ادله، هر فقیهی مستقلاً به ولایت نصب شده است و اعمال ولایت او منوط به تحصیل رضایت و موافقت دیگر فقیهان نیست. بنابراین اگر یکی از فقیهان عادل اعمال ولایت نمود، ولی امر جامعه اسلامی محسوب می شود و دیگر فقیهان عادل علیرغم این که همگی واجد ولایت فعلیه هستند، در آن حوزه مجاز به اعمال ولایت و مزاحمت با فقیه قبلی نیستند. اما مسئله اصلی نحوه تعیین آن فقیه واحد است. جهت تعیین ولی امر از بین فقیهان صاحب ولایت فعلیه سه طریق قابل ذکر است:

طریق اول تعیین ولی امر: روش افضلیت
مراد از افضلیت، اعلییت در استنباط و اقوائت در تدبیر امور اجتماعی است. فقیهی که در مجموعه در این دو ناحیه بر دیگر فقیهان برتری نسبی داشته باشد افضل خواهد بود و تصدی امور امت را به عهده خواهد گرفت. همچنان که بنابر مشهور، اعلییت شرط جواز تقلید است، افضلیت نیز می تواند شرط جواز اعمال ولایت فرض شود، به نحوی که اصولاً دیگر فقیهان عادل از اعمال ولایت محروم شوند. موارد ذیل می تواند ادله تعیین افضل فقیهان به عنوان ولی امر قلمداد شود.

اول. سیره عقلاء: عقلاء در امور مختلف به ویژه امور مهمه به اعلم رجوع می کنند. این سیره در شریعت مقدسه ردع نشده است، این عدم ردع، کاشف از امضای آن توسط شارع است. اعلم در ولایت و اداره جامعه همان افضل فقیهان است.
دوم. صحیححه عیص بن قاسم: قال: سمعت ابا عبدا... (ع) يقول: علیکم بتقوی ا... وحده لا شریک له. و انظرو الانفسکم فوا... ان الرجل یكون له الغنم فیها الراعی، فاذا وجد رجلاً هو اعمل بغنمه هو فیها بخرجة و یجی بذالک الرجل الذی هو اعلم بغنمه من الذی کان فیها. (۲۴)

در روایات مشابه آن از قبیل: فی الکافی بسند تام عن عبدالکریم بن عتبة الهاشمی عن الصادق (ع): اتق ا... و اتق ایها الرهط فاتقوا... فان ابی حدثنی - و کان خیر اهل الارض و اعلمهم بکتاب ا... عزو جل و (ص) - ان رسول ا... (ص) قال: من ضرب الناس بسیفه و

دعاهم الی نفسه و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف. (۲۵)

این دسته از روایات نوعاً در مسئله خروج علیه حکام جور و بدست گرفتن حکومت است و وجه دلالت آن به اعلمیت در تدبیر واضح است.

سوم، مقبوله عمر بن حنظله: قال: سألت ابا عبدا... (ع) عن رجلین من اصحابنا بینهما منازعة فی دین او میراث فتحاكما... الی ان قال: کان کل واحد اختار رجلاً من اصحابنا فرضیا ان یکونا الناظرین فی حقهما و اختلف فیما حکما و کلاهما اختلفا فی حدیثکم. فقال: الحکم ما حکم به اعدلهما و افتهما و اصدقهما فی الحدیث. (۲۶)

وجه دلالت مقبوله این است که اولاً امام (ع) به افضلیت تمسک کرده‌اند، ثانیاً در تمسک به مقبوله گذشت که قضاوت از لوازم ولایت است. پس افضلیت شرط ولایت دانسته شده است.

لکن در دلالت مقبوله به لزوم افضلیت ولی امر مناقشه است زیرا اولاً در دلالت مقبوله بعد از پذیرش سند آن در قلمروی فراتر از افتاء و قضاء بحث است. ثانیاً افضلیت مورد نظر در ولایت اعم از افضلیت و اقواییت در تدبیر است و هر افضلیت لزوماً افضل فقیهان در اداره جامعه نیست.

چهارم، عهد نامه امیرالمومنین (ع) به مالک اشتر: اختر للحکم بین الناس افضل رعیتک. (۲۷)

وجه دلالت این عبارت علوی بر مطلوب در این است که اگرچه این عبارت مربوط به قضاوت است، اما با تنقیح مناط یا دلیل اولویت می‌توان گفت در ولایت نیز افضلیت لازم است.

هر چند در دلالت عبارت عهدنامه به شرط افضلیت ولی امر تأمل است.

بنابر تمامیت ادله شرط افضلیت، ادله ولایه فقهی که نسبت به افضلیت مطلق بود، تقیید می‌خورد و با وجود افضل، اعمال ولایت فقیهان مفضول جایز نخواهد بود. در صورتیکه همه فقیهان و مجامع فقهی و حوزه‌های علمیه بر فقهی به عنوان افضل فقیهان اتفاق نظر داشته باشند به حدی که افضلیت وی به حد شیوع رسیده باشد، تردیدی در تمامیت این روش نیست، در صورتی که افضلیت فردی به حد شیوع نرسیده باشد، تشخیص مصداق به عهده اهل خبره خواهد بود، همچنان که مجتهد اعلم و مرجع تقلید با همین روش تعیین می‌شود.

در مورد امکان وقوعی طریق افضلیت برای تعیین ولی فقیه تاملاتی روا است: اولاً مفهوم افضلیت مفهومی مشخص و روشن نیست و بعضی مرزهای آن مبهم است و تلقی‌های مختلف از آن، از افضلیت، مفهومی نسبی و اضافی بدست می‌دهد. به عنوان مثال میزان دخالت فقاہت و تدبیر، در افضلیت مشخص نیست. چه میزانی از فقاہت و چه مقدار تدبیر در تحقق افضلیت دخالت دارد؟ به علاوه اگر چه ملاک افقیته تا حدودی توسط فقیهان توضیح داده شده اما ضوابط و ملاکهای اقوائت در تدبیر هنوز جای فراوانی برای بحث و تعمق دارد. این ابهامات و اکتفا به بیان کلیات باعث می‌شود تا هر کسی تلقی خاص خود را از این واژه داشته باشد و نتیجه آن ملکهای نسبی و سلیقه‌ای و غیر منضبط و غیر عام خواهد بود.

ثانیاً شناخت مصداق افضل فقیهان برای تصدی ولایت امر، کاری به غایت دشوار و صعب است. از یک سو امکان دارد فقیهان متعددی خود را افضل فقیهان برای انجام این وظیفه خطیر دانسته، تمهید مقدمات برای بدست گرفتن قدرت سیاسی را تکلیف شرعی بدانند و تصدی مدیریت جامعه توسط دیگر فقیهان را باعث انحراف جامعه تلقی کنند. این نکته با فرض عدالت همه اطراف قضیه متصور است. از سوی دیگر این که بین صاحب نظران و فقیهان در تعیین افضل فقها اتفاق نظر نباشد و هر جمعی از ایشان فردی را افضل بدانند، فرضی دور از واقعیت نیست تعدد مراجع تقلید که بسط ید به مراتب کمتری از ولی فقیه دارند نمونه بارز این مسئله است. وقتی در تشخیص اعلم مجتهدان که نسبت به تشخیص افضل فقیهان پیچیدگی کمتری دارد، اختلاف نظر رواست، اختلاف نظر در تشخیص افضل فقیهان امری طبیعی است. این اختلاف نظر در مصداق اعلم در مسئله مرجعیت و در نتیجه تعدد مراجع اعلم ممکن است، اما با توجه به طبع وحدت خواه قدرت سیاسی تعدد فقهای افضل در یک جامعه مشکل آفرین است.

ثالثاً سپردن امر تشخیص افضل به اهل خبره، حلال مشکل نیست. در صورتی که خود اهل خبره در تعیین افضل اتحاد نظر نداشته باشند، چه باید کرد؟ در تعارض بینه‌ها در تشخیص مرجع تقلید کار سهل تر است، چون تعدد مراجع ممکن است. اما در تشخیص افضل فقیهان برای تصدی ولی فقیه در صورت اختلاف نظر اهل خبره یا باید با قرعه ولی فقیه را تعیین کرد، چون مسئله از مصادیق امر مشکل است. یا این که به روش عقلایی انتخاب و رای اکثریت رجوع کرد. (این که اهل خبره پس از بحث و تبادل نظر بر

سر تعیین مصداق افضل به اتفاق نظر نرسند و هر یک نیز برای مصداق متعین خود حجت شرعی داشته باشد دور از واقع نیست).

اما با توجه به ضعف ادله قرعه به ویژه در موارد غیر مخصوص، موکول کردن امر خطیر تعیین نایب امام عصر (عج) و ولی فقیه منصوب خداوند به «قرعه» بسیار تاامل برانگیز است. اما تعیین افضل فقیهان برای تصدی ولایت مسلمانان به روش انتخاب رای اکثریت، خروج از مبنای انتصاب و تسلیم به مبنای انتخاب، حداقل در تعیین ولی فقیه از بین اهل خبره است. بر مبنای انتصاب، اعتبار رای اکثریت فاقد دلیل است. رجوع به انتخاب معنایی جز تسلیم به امتناع و قوعی انتصاب (حداقل در فرض عدم اتفاق نظر اهل خبره و تعدد مدعیان افضلیت) نخواهد داشت.

رابعاً اهل خبره چگونه تعیین می شود؟ می توان پاسخ داد که اهل خبره خود به خود مشخصند، آن چنان که در هر زمینه ای چنین است. اما با توجه به مدعیان فراوان فقاہت و طالبان تصدی ولایت، (در حدی که در زمان ملاحمد نراقی که دواعی طلب ولایت و فقاہت بسیار کمتر از زمان ما بوده است، وی بحث ولایت فقیه را برای منضبط کردن مسئله در قبال مدعیان فراوان فاقد صلاحیت آن به رشته تحریر در آورده است) (۳۸) طبیعی است که نمی توان هر مدعی خبرویت و فقاہت را پذیرفت. به علاوه فرضاً تعدادی از فقیهان به عنوان اهل خبره، مقبولیت عامه و شیوع داشته باشند، آیا نظر قاطبه ایشان ملاک است یا نظر جمعی از ایشان؟ واضح است که جمع کردن قاطبه فقیهان شیعه امری ساده نیست، بلکه تمنع و قوعی است. اگر لامحاله جمعی از فقیهان مسئله تشخیص مصداق افضل فقیهان را به عهده خواهند گرفت، این جمع چگونه تعیین می شود؟ اگر مسئله را با انتخاب مردم حل می کنیم خروج از مبنای انتصاب و تن دادن به امری فاقد دلیل (در نظر قایلین به انتصاب) است.

خامساً صرف افضلیت بدون اسبقیت و تغلیب، کار ساز نیست. اگر فقیه قبل از تصدی ولایت از جانب فقیهی که توسط جمعی از فقیهان اهل خبر افضل تشخیص داده شده، اعمال ولایت کرد، بنابر این که خودش را افضل می دانسته، دیگر فقیهان حتی فقیهی که جمعی او را افضل تشخیص داده اند مجاز نیستند با وی مزاحمت کنند، چرا که یکی از راههای تشخیص افضلیت علم وجدانی است و براین مبنا وی در اعمال ولایت حجت شرعی داشته و عملی خلاف شرع مرتکب نشده است. مردم نیز موظفند از وی اطاعت

کنند، چرا که وی ولی امر مشروع است. این نکته نشان می‌دهد که بر فرض رفع چهار اشکال گذشته، باز افضلیت به تنهایی، روش تعیین ولی فقیه نیست. *بسط و بسط*

طریق دوم تعیین ولی امر: روش اسبقیت و تغلیب

هر فقیهی که قبل از دیگر فقیهان اقدام به تشکیل حکومت و تصدی امور امت نموده و بسط ید یافت، ولی امر محسوب می‌شود. دیگر فقیهان می‌باید او را در انجام این مهم یاری کنند چرا که او در امر خیر سبقت جسته و باری از دوش آنها برداشته، و وظیفه سنگین ولایت بر امت را به عهده گرفته و تعاون در بزرگترین معروف یعنی اداره جامعه بر مبنای دین قطعاً واجب است که دیگر فقیهان در حوزه امور عمومی و مدیریت جامعه نمی‌توانند با وی مزاحمت کنند. با اقدام فقیه اسبق، تکلیف اعمال ولایت در آن حوزه از دیگر فقیهان ساقط می‌شود. اسبقیت بدون تغلیب و استقرار قدرت کافی نیست. در واقع مهم، تغلیب است.

ادله این طریق همان ادله حرمت نقض حکم حاکم است و تنها صورت جواز عدم اطاعت، قطع به خطای حاکم در مستند حکم می‌باشد. بنابراین مبنای انتصاب اگر فقیهی اقدام به اعمال ولایت کرد و دیگر فقیهان به انتفای شرایط ولایت در وی یقین نداشتند، مجاز به مزاحمت با وی نیستند. حکم عدم جواز مزاحمت دیگر فقیهان باعث می‌شود از تغلیب، روش عملی برای تعیین ولی امر بدست آید.

با این همه در امکان وقوعی چنین روشی ملاحظاتی رواست: اولاً این روش اگرچه در آغاز تأسیس حکومت چه بسا روش منحصر به فرد باشد اما چه در زمان تأسیس حکومت و چه در زمان رحلت ولی امر قبلی به تنهایی کارساز نیست. اگر دو فقیه عادل (که هر دو طبق مبانی انتصاب ولایت فعلیه دارند) و خود را صاحب صلاحیت تصدی ولایت امر مسلمین می‌دانند، همزمان برای اقامه حکومت اسلامی اقدام کنند و هر یک بر طبق مبانی شرعی، دیگری را فاقد صلاحیت تصدی ولایت امر جامعه اسلامی می‌دانند، کدامیک ولی امر منصوب خداوند است و مردم از کدامیک باید تبعیت نمایند؟ اگر مطلب را به اقبال مردم موکول کنیم، بازپای انتخاب به میان آمده و خروج از مبانی انتصاب و تمسک به امری فاقد دلیل (بر مبنای انتصاب) مرتکب شده‌ایم. اگر تعیین ولی امر را به تغلیب نهایی موکول کنیم، فردی که با غلبه و قهر

تصدی ولایت کرده را نمی توان منصوب خداوند نامید. ثانیاً روش تغلیب غالباً به زیر پا گذاشته شدن افضلیت منجر می شود. چراکه هر کس در تصدی ولایت اسبق است و به غلبه و سلطه نیز پشتگرم است لزوماً افضل فقیهان نیست. (با توجه به ملکه عدالت، وی برای انجام وظیفه اقدام کرده و به تشخیص مشخصی نیز خود را افضل می دانسته است.)

ثالثاً پذیرش این روش در بین فقیهان تبعاتی دارد. از جمله تمهید مقدمات برای تصدی ولایت و اسبقیت در آن و تسلط بر مجاری قدرت و فشل کردن افرادی که به نظر وی شرعاً فاقد صلاحیتند و همه این امور با فرض ملکه عدالت نیز متصور است و از بسط و شرح آن در می گذریم. عنایت به این امور صحه شرعی گذاشتن بر تغلیب به عنوان یک روش مجاز دینی در تعیین ولی فقیه را دشوار می کند.

طریق سوم تعیین ولی امر تقایص دو روش افضلیت و اسبقیت و تغلیب به شکل مستقل، باعث شده تا ترکیبی از این دو به ضمیمه تعیین از سوی برخی فقیهان از جانب قایلین به ولایت انتصابی فقیهان جهت تعیین ولی امر، عملاً پیش گرفته شود. جمعی از فقیهان همفکر گرد هم می آیند و به نحوی از انحاء افضل فقیهان را به تشخیص خود برای تصدی ولایت بر امت تعیین میکنند. وی با پشتوانه این جمع از فقیهان به اعمال ولایت و بدست گرفتن قدرت سبقت می جوید و بر امور مسلط می شود. بنا بر غلبه وی، دیگر فقیهانی که در این تعیین شرکت نداشته اند حق مزاحمت با فقیه تعیین شده را ندارند و عملاً می باید ولایت او را به رسمیت بشناسند.

در این روش به دور از آرمانگرایی و ایده آل نگری، نکات مثبت دو طریقه پیشین جمع شده است:

اولاً از آنجا که اتفاق نظر و گرد آوردن قاطبه فقیهان شیعه امری محال است، بنابراین واقع نگران به جمعی از فقیهان شیعه که البته همه ایشان هم نیستند، اکتفا شده است. ثانیاً اتکا به تشخیص افضلیت توسط جمعی از خبرگان فقیه تا حدودی از هرج و مرج و ادعاهای شخصی جلوگیری کرده است.

ثالثاً روش اسبقیت و تغلیب منتهی با پشتگرمی جمعی از خبرگان فقیه را به مشابه

روشی عملی پذیرفته است. واضح است که در این روش، تغلیب محور اصلی است و جمعی از خبرگان فقیه و تشخیص افضلیت توسط ایشان صرفاً ضریب اطمینان هستند.

علیرغم این که روش سوم از بعضی اشکالات دور روش قبلی مبرا است، با این همه ملاحظات ذیل در آن قابل طرح است:

اول: اگر جمع دیگری از فقیهان همزمان فقیه دیگری را به عنوان افضل فقیهان تشخیص داده ولی امر بدانند، او نیز به میزان ولی امر متعین جمع اول حق اعمال ولایت دارد. در این صورت تنها راه، اسبقیت و تغلیب است. ولایت امر از آن فقیهی خواهد بود که یا زودتر از دیگری اقبال مردم را جلب کند یا با سیطره بر امور اسبقیت و تغلیب را تحقق بخشد. و در هر دو صورت اشکال باقی است، در یکی خروج از مبتای انتصاب و تن دادن به انتخاب و در صورت دیگر قبح ابتنا بر غلبه در تعیین ولی متصوب شارع مقدس.

دوم: فقیهانی که در مجلس تعیین ولی امر حضور نداشته‌اند، یا به هر دلیل معتبر شرعی او را به عنوان ولی امر نمی‌پذیرند، می‌تواند قبل یا همزمان با وی اقدام به اعمال ولایت نمایند. این فقیهان در صورتی که اعمال ولایت هم نکنند، باز شرعاً موظف به اطاعت نیستند، تنها مجاز به مزاحمت با ولی امر مسلط نیستند و بین این دو تفاوت فراوان است.

سوم: جمعی از فقیهان که به تشخیص افضل فقیهان و تعیین ولی امر اقدام می‌کنند در تعیین ملاکهای افضلیت و نیز تشخیص مصداق افضل در صورتی که پس از تبادل نظر به وحدت نظر ترسیدند (که غالباً چنین است) راهی جز انتخاب و رای گیری و تسلیم شدن به رای اکثریت ندارند.

چهارم: جمعی از فقیهان که قصد تعیین ولی امر جامعه را دارند، برای بدست آوردن اقبال مردمی و پشتوانه اعمال ولایت فقیه منتخب خود چاره‌ای ندارند جز این که مردم ایشان را نماینده خود بدانند و فقیهی را که توسط این جمع انتخاب میشود، با یک واسطه، نماینده خود قلمداد نمایند. بدون تحصیل چنین پشتوانه مردمی، این جمع از فقیهان چاره‌ای جز پناه بردن به غلبه و سلطه بر مراکز قدرت نخواهند داشت. از آنجا که قبح اتکا به تغلیب و روشهای قهرآمیز مشخص است چاره‌ای جز تن دادن به انتخاب فقیهان از سوی مردم نخواهد بود.

تامل در طرق تعیین ولی امر نشان می‌دهد که: *اولاً این طریقه ها همگی عقلایی هستند و هیچیک تعبدی نیستند و اصولاً شارع مقدس فارغ از بعضی ارشادات به احکام عقلایی، در این امر نیازی به ارائه طریق ندیده است.*

ثانیاً مسئله تعیین ولی امر با تشخیص اعلم و مرجع تقلید قابل مقایسه نیست، راه حل‌های مسئله دوم در غالب فروض مسئله اول غیر قابل تطبیق است. ثالثاً تعیین ولی امر در صورت عدم شیوع فقیهی به عنوان افضل فقیهان و عدم اتفاق نظر قاطبه فقیهان بر فقیه واحدی - که غالب قریب به اتفاق موارد این‌گونه است - بدون رجوع به انتخاب و رای اکثریت ممکن نیست.

بنابراین بر فرض تمامیت ادله انتصاب اگرچه همه فقیهان به شکل عام استغراقی به ولایت فعلیه منصوبند، اما برای تعیین ولی امر از بین فقیهان متعدد چاره‌ای جز رجوع به انتخاب نیست. به عبارت دیگر در غالب قریب به اتفاق موارد تحقق انتصاب، (بدون انتخاب) محال وقوعی است، و نتیجه تابع احسن مقدمتین است.

با توجه به نکات یاد شده بعضی از فقیهان معاصر قایل به ولایت انتصابی فقیهان در بعضی فروض چاره‌ای جز تسلیم به انتخاب نیافته‌اند،^(۲۹) و برخی دیگر نیز پذیرفته‌اند که نصب در اصل ولایت کارساز است و در اعمال آن به سیره عقلا رجوع می‌شود.^(۳۰) این که بعضی از فقیهان معاصر در امکان انتصاب همه فقیهان در مقام ثبوت خدشه کرده‌اند^(۳۱) قابل تاویل است. اگر خطابات شرعی را در حد عرفی بدانیم نه لسان تخصصی اهل اصطلاح، به همین سیاق راه حل‌های شرعی نیز مختص شرایط ایده‌آل و غیر متعارف نیستند. به عبارت دیگر اگر راه‌حلهایی امکان وقوعی نداشته باشند، از دیدگاه واقع بین و متعارف شرعی امکان ثبوتی نیز ندارند. اگر انتصاب فقیهان به ولایت بدون رجوع به انتخاب ولو در مرحله تعیین ولی امر (که اتفاقاً مهمترین مرحله سیاسی نیز هست) امکان وقوعی نداشته باشند، چگونه انتصاب را در مقام ثبوت به شارع نسبت می‌دهیم؟

فارغ از تاویل یاد شده انتصاب جمیع فقیهان به نحو عام استغراقی به ولایت فعلیه بر امت به علاوه عدم جواز اعمال ولایت جز برای یک نفر از ایشان ثبوتاً امری ممکن است.^(۳۲) اگر چه در اشکال اول - ناگزیری از رجوع به انتخاب - اشکالی وارد است، اما

باعث نمی‌شود انتصاب را ثبوتاً محال بدانیم بلکه همچنان که در ذیل اشکال اول استدراک کرده‌اند انتصاب محقق مشروعیت می‌باشد، و انتخاب برای تعیین متصدی لازم است.

اما اشکال دوم لغویت نصب دیگر فقیهان، وارد نیست. چرا که این نصب و جعل در مرحله‌ای از مراحل مفید فایده باشد کافی است. بر مبنای انتصاب، قبل از اقامه حکومت اسلامی هر یک از فقیهان منصوب در حوزه‌ای ولو محدود، می‌تواند اعمال ولایت نماید. به علاوه در قیام و اقدام برای تأسیس حکومت اسلامی نیز این منصوبیت مفید فایده است. ثالثاً فقیهان منصوب خارج از محدوده بسط ید دیگر فقیهان مجاز به اعمال ولایت هستند.

محصل فصل سوم: بر فرض تمامیت ادله انتصاب، همه فقیهان به ولایت فعلیه بر مردم منصوب شده‌اند، طبع وحدت طلب سیاست و تدبیر جامعه اقتضا میکند که از بین فقیهان منصوب، یک نفر متصدی اعمال ولایت شود. ضمن بررسی سه روش افضلیت، اسبقیت و تغلیب، ترکیبی از افضلیت، تغلیب و تعیین از سوی جمعی از خبرگان فقیه، دریافتیم که تعیین ولی امر از بین فقیهان متعدد بدون تمسک به انتخاب میسر نیست. به عبارت دیگر انتصاب (بدون تمسک به انتخاب در مرحله تعیین) امکان وقوعی ندارد. لذا حتی بنا بر ولایت انتصابی فقیهان، لازم است انتخاب مردمی به رسمیت شناخته شده، برای اعتبار رأی اکثریت، و حدود تمسک به آن و ادله این مسئله چاره‌ای اندیشیده شود.

خاتمه

در خاتمه مقاله، بحث درباره دو مطلب را ضروری میدانیم:

اول: امام خمینی (ره) در مساله ولایت فقیه به انتخاب معتقد بوده‌اند یا به انتصاب؟

دوم: ولایت فقیه مندرج در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انتخابی است یا انتصابی؟

مطلب اول: امام خمینی و ولایت انتصابی فقیهان

امام خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی و مهندس بزرگ انقلاب اسلامی ایران آراء

جدیدی در فقه سیاسی شیعه مطرح کرده است. (۳۳) با توجه به اهمیت نظر ایشان مناسب دیدیم در مسئله انتصاب نیز به نظر خاص ایشان بپردازیم. به ویژه این که از مبنای ایشان تفسیرهای مختلفی در این مسئله انجام گرفته است. آراء ایشان در بدو نظر هر سه قسم است:

قسم اول: از برخی آراء امام ممکن است مبنای انتخاب برداشت شود. ذیلاً به چند نمونه از اینگونه آراء اشاره می‌کنیم:

نمونه اول: «ما بنای این نداریم که یک تحمیلی بر ملتمان بکنیم، اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم، ما تابع آراء ملت هستیم، ملت ما هر طور رای داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم، ما حق نداریم، خدای تعالی به ما، حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملتمان چیزی تحمیل کنیم.» (۳۴)

نمونه دوم: در مقام بیان مهمترین ضوابط حکومت اسلامی گفته‌اند:

«اولاً متکی به آراء مملکت باشد، به گونه‌ای که تمامی آراء ملت در انتخاب فرد یا افرادی که باید مسئولیت و زمام امور را به دست می‌گیرند شریک باشند، در این حکومت به طور قطع باید زمامداران امور دائماً با نمایندگان ملت در تصمیم‌گیریها مشورت کنند و اگر نمایندگان موافقت نکنند نمی‌توانند به تنهایی تصمیم بگیرند.» (۳۵)

نمونه سوم: «اما جمهوری، به همان معنایی که همه ما جمهوری است، لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی ای متکی است که قانون اسلام می‌باشد، این که ما جمهوری اسلامی می‌گوییم این نیست که هم شرایط: منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.» (۳۶)

نمونه چهارم: «میزان رای مردم است.» (۳۷)

قسم دوم: برخی از آراء ایشان نافی هرگونه رای مردم و انتخاب است:

نمونه اول: ولایت فقیه در کار نباشد طاغوت است، اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه غیر مشروع است. وقتی غیر مشروع شد، طاغوت است... طاغوت وقتی از بین می‌رود که بارای خدای تبارک و تعالی کسی نصب شود.» (۳۸)

نمونه دوم: در حکم نخست وزیر دولت موقت مرحوم مهندس مهدی بازرگان چنین فرمودند:

من که ایشان را حاکم قرار دادم یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایت که از طرف شرع مقدس دارم ایشان را قرار دادم، ایشان واجب الاتباع است، یک حکومت عادی نیست یک حکومت شرعی است، مخالفت با این حکومت مخالفت با شرع است.»^(۳۹)
 نمونه سوم: در زمان طاغوت فرمودند: «اساساً رفراندم و تصویب ملی در قبال اسلام ارزشی ندارد.»^(۴۰)

قسم سوم: برخی از آراء ایشان به انتصاب و انتخاب در کنار هم دلالت دارد:
 نمونه اول: «به موجب حق شرعی و بر اساس رای اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران شورایی بنام شورای انقلاب تعیین شده است.»^(۴۱)
 نمونه دوم: در آخرین ماه حیات خویش خطاب به رئیس شورای بازنگری قانون اساسی مرقوم فرمودند:

«در مورد رهبری، ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی را بدون سرپرست رها کنیم، باید فردی را انتخاب کنیم، که از حیثیت اسلامی‌مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. اگر مردم به خبرگان رای دهند تا مجتهد عادل را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است، در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است.»^(۴۲)

آنچه ذکر شد نمونه‌هایی از آراء امام خمینی در صحیفه نور می‌باشد. با این همه محور نظریه حضرت امام در ولایت فقیه «انتصاب از سوی شارع مقدس» است. تصریحات ایشان بر مبنای انتصاب چندین برابر موارد محدود استناد به انتخاب می‌باشد. مهمترین مستند رای حضرت امام مکتوبات فقهی ایشان یعنی کتاب‌البیع و پس از آن ولایت فقیه می‌باشد. رأی صریح و غیر قابل تاویلی ایشان در کتب استدلالی یاد شده و فتوایی از قبیل تحریرالوسیله، «انتصاب فقیه عادل از سوی شارع مقدس» است. در آثار استدلالی و فقهی ایشان حتی کلمه‌ای دال بر انتخاب حاکم از سوی مردم یافت نمی‌شود. کلمات محدودی که در مقام خطابه و سخنرانی از ایشان به جا مانده با ارجاع به محکومات فقهی ایشان تاویل می‌شود.

مفروضات مادر ترسیم نظریه سیاسی امام و نسبت دادن نظریه انتصاب به ایشان موارد ذیل است:

۱- نظریه سیاسی امام خمینی (ره) در اصول و محورها و کلیات در طول زمان دچار

تغییر و تحول نشده است.

۲- امام خمینی (ره) در بین قایلین به مبنای مشروعیت الهی بلاواسطه و در مقایسه با ایشان دارای یک نظریه سیاسی نسبتاً منسجم است.

۳- مبنای فقهی، اساس نظریه سیاسی امام خمینی (ره) است. (مهمترین اصل)

۴- مشروعیت حکومت یا با انتصاب از سوی شارع تامین می شود (مشروعیت الهی بلاواسطه) یا با انتخاب از سوی مردم با رعایت ضوابط شرعی به اذن الهی (مشروعیت الهی مردمی). این دو مبنا ممکن است در مقام اعلام هر دو با هم ذکر شوند اما در واقع یکی اصل است و دیگری مویذ و بدیل، یا در نظر حکومت کنندگان انتصاب باشد و در تلقی حکومت شوندگان انتخاب، اما در واقع مبنای مشروعی یا این است یا آن.

۵- مبنای فقیه امام خمینی (ره) در بحث ولایت فقیه، انتصاب فقیه عادل از سوی شارع مقدس به ولایت مطلقه بر مردم است. بر اساس مبنای فقهی حضرت امام خمینی (ره) می توان گفت:

اولاً انتخاب از سوی مردم در حوزه پایین تر از ولایت فقیه در صورتی که ولی فقیه صلاح بداند جایز است و بر این مبنا میزان رای مردم است. در هر صورت مشروعیت فرد منتخب مردم در هر صورت متوقف بر امضا و تنفیذ ولی فقیه است. رجوع به رای مردم در هر مقطع در صورتی است که ولی فقیه از این بابت خطری برای نظام احساس نکند. امام خمینی در طوک زمامداری خود بارها بر لزوم رجوع به رای مردم (در حوزه پایین تر از ولایت فقیه) تأکید کردند و با بعضی که به طور کلی مخالف رجوع به رای مردم بودند و دخالت در سیاست را حق انحصاری مجتهدان می دانستند، برخورد کردند. (۲۳)

ثانیاً اگر مردم به فقیهانی که شرعاً صاحب ولایت فعلیه هستند، رای دادند تا آنها از بین فقیهان عادل مدبر، فردی را به عنوان ولی امر تعیین کنند، آن فقیه متعین، ولی شرعی محسوب می شود. اما مشروعیت او از ناحیه رای مردم نیست، ولایت او از جانب شارع به وی تفویض شده و وی از طرف شارع منصوب شده است. اما از سوی دیگر می توان او را ولی منتخب مردم نامید، چون مردم به خبرگان رای داده اند و خبرگان هم به او رای داده اند. او به یک واسطه منتخب مردم است. او در اعتبار شرعی منصوب شارع است و به لحاظ مقبولیت ولی منتخب مردم. وی خود را منصوب شارع می داند و اعتبار تصرفات خود را از مشروعیت الهی بلاواسطه کسب می کند. حکومت شوندگان (مردم)

نیز چون او را به یک واسطه انتخاب کرده‌اند، حتی اگر به مشروعیت الهی بلاواسطه و انتصاب اعتقادی نداشته باشند، موظفند وی را به رسمیت شناسند و از او اطاعت کنند. استناد مبنای انتخاب به حضرت امام (ره) دلیل بی‌اطلاعی کامل از مبانی فقهی ایشان است. این که بپنداریم حضرت امام (ره) در آخر عمر خویش به انتخاب قائل شده‌اند، بی‌احترامی به فقیهی است که مبانی فقهی وی هرگز چنین برداشتهایی را بر نمی‌تابد. هیچیک از فقیهان معتبر نظر حضرت امام ره را انتخاب نمی‌دانند و همگی بر این باورند که نظریه ایشان ولایت انتصابی مطلقه فقیهان می‌باشد. (۲۲)

مطلب دوم: قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و مسئله انتصاب

بر مبنای قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ولایت فقیه انتصابی است یا انتخابی؟ با توجه به تفسیرهای مختلفی که از این مطلب به عمل آمده، می‌کوشیم به طور خلاصه طی مباحث ذیل به این مهم پاسخ گوئیم:

نخست به دیدگاههای اعضای شورای بررسی نهایی قانون اساسی در این زمینه که در مجلس خبرگان قانون اساسی در سال ۱۳۵۸ مطرح شده است اشاره می‌کنیم، سپس دیدگاههای اعضای شورای بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ را مورد بحث قرار می‌دهیم، و در پایان اصول قانون اساسی نسبت به مبنای انتصاب و انتخاب را مورد تحلیل قرار می‌دهیم.

بحث اول: شورای بررسی نهایی قانون اساسی و مسئله انتصاب

اصل «ولایت فقیه» در پیش نویس قانون اساسی پیش بینی نشده بود و در جلسه مشترک کمیسیونها مطرح شده و بالاخره در جلسه پانزدهم این مجلس طرح شده و پس از بحث یک موافق و یک مخالف تصویب شد. در مباحث کوتاه ذیل اصل پنجم قانون اساسی نوبت به بحث از انتخاب و انتصاب نمی‌رسد. اما در ضمن مباحث ذیل اصل ۵۶ (اصل حاکمیت ملی) در بین خبرگان دو دیدگاه مشاهده می‌شود:

دیدگاه اول: انتخابی بودن ولایت فقیه

لازم به ذکر است در آن زمان هنوز «نظریه ولایت انتخابی فقیه» تدوین نشده بود، و

در واقع نطفه این نظریه در مجلس خبرگان قانون اساسی بسته می شود: (۴۵)

۱- رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی در پاسخ شبهه تضاد بین حکومت شرعی (ولایت فقیه) و حاکمیت مردم (حکومت عرفی) می گوید: با انتخابی بودن ولی امر (دو مرحله ای، انتخاب خبرگان، انتخاب رهبر) تضاد بین حکومت عرفی و شرعی برمی خیزد. (۴۵)

۲- نایب رئیس مجلس خبرگان قانون اساسی در پاسخ شبهه منافات بین اصل پنج (ولایت فقیه) و اصل ۵۶ (حاکمیت ملی) می گوید: «مقام ولایت و امامت از آن فقیه واجد شرایط است و در اینجا گفته است که از طرف اکثریت مردم پذیرفته شده باشد، یعنی آنجا هم حق مردم را در انتخاب و تعیین این رهبر صحه گذاشته، نتیجه این می شود که حتی اصل پنجم فارغ از نقش مردم نیست...» (۴۶)

۳- این که در اصل ۵ در مورد ولایت فقیه گفتیم اکثریت مردم او را به رهبری شناخته باشند، این قائل شدن حق حاکمیت برای مردم بود این مردم هستند که حاکم، سرنوشت و راه زندگی آینده خود را تعیین می کنند. (۴۷)

دیدگاه دوم: انتصابی بودن ولایت فقیه:

۱- مساله رهبر، انتخابی نیست. خدا یک قدرتی به او داده است، مساله پذیرش غیر از انتخاب است. (۴۸)

۲- حاکمیت ملی نه تقنین است نه توکیل است نه تفویض، بلکه به نحو شناخت قانون است. در رهبر، مردم قانون شناس را می شناسند و می پذیرند، این اصل [حاکمیت ملی] با این تفسیر موافق ولایت فقیه است زیرا آن اصل [ولایت فقیه] را هم باید مردم بشناسند و بپذیرند. (۴۹)

۳- ولایت به عنوان کلی به فقیه داده شده است، تعیین کننده مردم هستند، سیستم خدا مردمی، جعل حق تصرف روی فقیه از جانب خدا، تشخیص آن که فقیه کیست از جانب مردم. (۵۰)

اختلاف نظر خبرگان در مبنای مشروعیت نظام و انتخابی یا انتصابی بودن ولایت فقیه به نحوی در قانون اساسی مصوب ایشان نیز بروز می کند.

بحث دوم: قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ و مسئله انتصاب:

ابتدا به عباراتی از قانون اساسی مصوب سال ۱۳۵۸ که به نحوی به مسئله انتصاب یا انتخاب مرتبط است اشاره می‌کنیم، سپس به تحلیل انتقادی آنها می‌پردازیم:

۱- مقدمه قانون اساسی (شیوه حکومت در اسلام)

با توجه به ماهیت این نهضت بزرگ، قانون اساسی تضمین‌کننده نفی هر گونه استبداد فکری و اجتماعی و انحصار اقتصادی می‌باشد و در خط گسیختن از سیستم استبدادی و سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان تلاش می‌کند (و یضع عنهم اصرهم والا غلال التي كانت علیهم).

در ایجاد نهادها و بنیادهای سیاسی که خود پایه تشکیل جامعه است بر اساس تلقی مکتبی، صالحان عهده‌دار حکومت و اداره مملکت می‌گردند (ان الارض یرثها عبادی الصالحون) و قانونگذاری، که مبین ضابطه‌های مدیریت اجتماعی است بر مدار قرآن و سنت جریان می‌یابد. بنابراین نظارت دقیق و جدی از ناحیه اسلام شناسان عادل و پرهیزگار و متعهد (فقهای عادل) امری محتوم و ضروری است و چون هدف از حکومت، رشد دادن انسان در حرکت به سوی نظام الهی است (والی ا... المصیر) تا زمینه بروز و شکوفایی استعدادها به منظور تجلی ابعاد خداگونگی انسان فراهم آید (تخلقوا باخلاق ا...) و این جز در گرو مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماعی در روند تحول جامعه، نمی‌تواند باشد.

با توجه به این جهت، قانون اساسی زمینه چنین مشارکتی را در تمامی مراحل تصمیم‌گیریهای سیاسی و سرنوشت‌ساز برای همه افراد اجتماعی فراهم می‌سازد، تا در مسیر تکامل انسان، هر فردی خود دست‌اندرکار و مسئول رشد و ارتقاء و رهبری گردد که این همان تحقق حکومت مستضعفین در زمین خواهد بود. و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثین.

ولایت فقیه عادل

«بر اساس ولایت امر و امامت مستمر، قانون اساسی

زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایط را که از طرف مردم

به عنوان رهبر شناخته می‌شود (مجاری الامور بیدالعلماء

با... الامناء علی حلاله و حرامه) آماده می‌کند تا ضامن عدم

انحراف سازمان مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود

باشد. (۵۱)

در عبارت طولانی فوق دو نکته، صریح در انتخاب است:

اول - سپردن سرنوشت مردم به دست خودشان

دوم - مشارکت فعال و گسترده تمامی عناصر اجتماع در تمامی مراحل

تصمیم‌گیریهای سیاسی و سرنوشت ساز.

عبارت ذیل هم با انتصاب سازگار است هم با انتخاب:

رهبری فقیه جامع شرایط: که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود.

۲- «اصل پنجم: در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل... تعالی فرجه در جمهوری

اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان،

شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند...»

این عبارت گرچه توسط نایب رئیس و بعضی خیرگان دال بر مبنای انتخاب تفسیر شده

اما هم با انتصاب سازگار است هم با انتخاب. (شناختن و پذیرفتن اعم از انتخاب است).

۳- عدم ذکر انتخاب رهبر در اصول ششم و هفتم می‌تواند موبد مبنای انتصاب باشد:

«اصل ششم: در جمهوری اسلامی ایران امور کشور باید به اتکا آراء عمومی اداره

شود، از راه انتخابات، انتخاب رئیس جمهور، نمایندگان مجلس شورای اسلامی،

اعضای شوراهای و نظایر اینها، یا از راه همه پرسی در مواردی که در اصول دیگر این قانون

معین می‌گردد.»

«اصل هفتم: طبق دستور قرآن کریم (وامرهم شورى بينهم) و (وشاورهم فى الامر)

شوراهای، مجلس شورای اسلامی، شوراهای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا،

و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند.»

اگرچه در هر دو اصل «نظایر اینها» نیز آمده است، اما خطیر بودن انتخاب رهبری

بالاتر از آن است که ذکر نشود.

۴- فصل پنجم: حق حاکمیت ملت و قوای ناشی از آن، اصل پنجاه و ششم:

حاکمیت مطلق بر جهان و انسان از آن خداست و هم او، انسان را بر سرنوشت

اجتماعی خویش حاکم ساخته است. هیچکس نمی‌تواند این حق الهی را از انسان سلب

کند یا در خدمت منافع فردی یا گروهی خاص قرار دهد و ملت این حق خداداد را از

طرفی که در اصول بعد می‌آید اعمال می‌کند. این اصل صریح‌ترین عبارت قانون اساسی

دال بر مبنای انتخاب است. مطابق این اصل مشروعیت ذاتی، حکومت از آن خداوند است. خداوند حاکمیت انسان بر سرنوشت خویش را به خود انسان واگذار کرده است. به عبارت دیگر بین خداوند و انسان هیچ واسطه‌ای نیست. این حق تعیین سرنوشت سیاسی غیر قابل سلب است. ملت این حق خداداد را از طریق اصول بعدی این قانون (ولایت فقیه) اعمال می‌کند به عبارت دیگر ولی فقیه حق حاکمیت خود را به وساطت ملت از خداوند دریافت می‌کند و در مقابل ملت مسئول است. عزل و نصب وی، انتخاب او به دست مردم (یا نمایندگان خاص مردم) است. این اصل ترجمان مبنای مشروعیت الهی مردمی می‌باشد، و به وضوح بر ولایت انتخابی فقیهان قابل تطبیق است.

۵- فصل هشتم: رهبر یا شورای رهبری، اصل یکصد و هفتم: هرگاه یکی از فقهای واجد شرایط: مذکور در اصل پنجم این قانون از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شده باشد، همان‌گونه که در مورد مرجع عالیقدر تقلید و رهبر انقلاب آیت‌الله العظمی امام خمینی چنین شده است، این رهبر ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد، در غیر این صورت خیرگان منتخب مردم درباره همه کسانی که صلاحیت مرجعیت و رهبری دارند بررسی و مشورت می‌کنند هرگاه یک مرجع را دارای برجستگی خاص برای رهبری ببینند، او را به عنوان رهبر به مردم معرفی می‌نمایند و گرنه سه یا پنج مرجع واجد شرایط رهبری را به عنوان شورای رهبری تعیین و به مردم معرفی می‌کنند. عبارت این اصل هم با مبنای انتخاب سازگار است هم با مبنای انتصاب. (شناختن، پذیرفتن، معرفی کردن) اعم از انتخاب کردن است.

۶- اصل یکصد و یازدهم: هرگاه رهبر یا یکی از اعضای شورای رهبری از انجام وظایف قانونی رهبری ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط: مذکور در اصل یکصد و نهم گردد، از مقام خود برکنار خواهد شد. تشخیص این امر به عهده خیرگان مذکور در اصل یکصد و هشتم است.

مفاد این اصل به مبنای انتصاب اشعار دارد. بر مبنای انتخاب رهبر فاقد شرایط: از مقام خود عزل می‌شود نه این که تشخیص برکناری داده شود.

بنابراین موارد ذیل در قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ دال بر انتخاب است:

۱- مقدمه قانون اساسی، ۲- اصل پنجاه و ششم

این موارد نیز اشعار (نه دلالت) به انتصاب دارد:

۱- اصل پنجم، ۲- اصل یکصد و یازدهم

این مورد نیز با هر دو مبنا سازگار است: اصل یکصد و هفتم.

در مجموع اگرچه شواهد مبنای انتخاب در قانون اساسی مصوب ۵۸ بیشتر است، اما این مقدار برای نسبت دادن مبنای انتخاب به قانون اساسی کافی نیست، و صراحت بیشتری از یک متن رسمی در حد قانون اساسی انتظار است. هر چند نسبت دادن مبنای انتصاب به قانون اساسی مصوب ۵۸ به مراتب بعید است.

بحث سوم: شورای بازنگری قانون اساسی و مسئله انتصاب

شورای بازنگری اساسی با ترکیبی از اکثریت منصوب ولی فقیه و جمعی از نمایندگان مجلس شورای اسلامی با وظایفی از جمله تصحیح موارد مربوط به رهبری در شرایطی تشکیل می‌شود که دو مبنای انتصاب و انتخاب در مجامع علمی کاملاً مورد بحث و فحص قرار گرفته و کتابهایی در دفاع از هر یک از دو مبنا و نقد مبنای دیگر تدوین شده است. با این همه باز در بین اعضای محدود شورای بازنگری هر دو گرایش به چشم می‌خورد:

دیدگاه اول: انتصاب

۱- «انتخاب خبرگان به معنای تطبیق در مصداق است نه به معنای دادن حکم

ولایت، شرعاً»^(۵۲) *رساله جامع علوم انسانی*

۲- «تشخیص رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است»^(۵۳)

دیدگاه دوم: انتخاب

۱- اقامه دین به همه مسلمین و آحاد مسلمین تکلیف شده است. (ان اقیموا الدین ولا تتفرقوا فیه) آنچه قرآن کریم در زمان غیبت تکلیف می‌کند، این است که خود مردم زمام امور دین را در دست داشته باشند، ولی امر را هم باید خود مردم انتخاب کنند. امام در نامه به آیت ا... مشکینی انتخاب مردم را در نفوذ حکم فرد منتخب دخیل می‌داند زیرا مؤلی علیهم افرادی بودند که از طرف خدای تعالی اقامه دین متوجه آنها شده است.^(۵۴)

۲- نصب روی عنوان رفته و منصوب مصادیق متعدد دارد، باید راهی باشد برای تعیین

مصدق، رهبری بامر جمعیت فرق دارد و از روشن معمول در انتخاب مرجعیت نمی توان در مسئله رهبری استفاده کرد. (۵۵)

دقت در بیانات اعضای محترم شورای بازنگری نشان می دهد که به بحث مبنایی مشروعیت و لوازم و پیامدهای انتصاب و انتخاب عنایت کافی مبذول نشده، بحثهای مطروحه از اتقان و انسجام لازم برخوردار نیست. استفاده از واژه های دو پهلو و غیر صریح و عدم تصریح به مبانی، حاصل این تشتت و منقح نبودن مبانی نظری مباحث است.

بحث چهارم: قانون اساسی مصوب ۶۸ و مسئله انتصاب

۱- مقدمه قانون اساسی بدون تغییر باقی می ماند، آن چنان که گذشت در مقدمه، عباراتی آمده است که صریح در انتخاب می باشد. اصل پنجم اگرچه تغییر می کند اما از حیث دلالت به انتصاب یا انتخاب به حالت اعم پیشین خود باقی است. اصل ششم و هفتم نیز بدون تغییر باقی می ماند و همان گونه که گذشت عدم ذکر انتخاب رهبر، اشعار به انتصاب دارد. اصل پنجاه و ششم بدون تغییر باقی می ماند، همان گونه که گفته شد این اصل صریح در مبنای انتخاب می باشد. اگرچه به اصل پنجاه و هفتم «ولایت مطلقه امر» اضافه می شود، اما این اصل از حیث دلالت حقوقی به انتصاب و انتخاب لا اقتضاء است.

۲- اصل یکصد و هفتم به صورت ذیل اصلاح می شود: «پس از مرجع عالیقدر تقلید و رهبر کبیر انقلاب جهان اسلام و بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران حضرت آیت ا... العظمی امام خمینی قدس سره الشریف که از طرف اکثریت قاطع مردم به مرجعیت و رهبری شناخته و پذیرفته شدند، تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است. خبرگان رهبری درباره همه فقهاء واجد شرایط: مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم بررسی و مشورت می کنند هر گاه یکی از آنان را اعلم به احکام و موضوعات فقهی یا مسایل سیاسی و اجتماعی یا داری مقبولیت عامه یا واجد برجستگی خاص در یکی از صفات مذکور در اصل یکصد و نهم تشخیص دهند او را به رهبری انتخاب می کنند و در غیر این صورت یکی از آنان را به عنوان رهبر انتخاب و معرفی می نمایند. رهبر منتخب خبرگان، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را

برعهده خواهد داشت. رهبر در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی است. عبارت «تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است» با هر دو مبنای انتخاب و انتصاب سازگار است. اما عبارات «او را به رهبری انتخاب می‌کنند» یا «یکی از آنان را بعنوان رهبر انتخاب و معرفی می‌نمایند» صریح در انتخاب است. به خصوص که تفاوت بین تشخیص، تعیین، انتخاب، پذیرش و معرفی در جلسات شورای بازنگری مورد عنایت قرار گرفته است. اصل اصلاح شده نسبت به اصل یکصد و هشت سابق صراحت بیشتری در انتخاب دارد.

۳- اصل یکصد و یازدهم اگرچه اصلاح شد اما اصل اصلاح شده مانند اصل پیشین نسبت به مبنای انتصاب اشعار دارد: «از مقام خود برکنار خواهد شد، تشخیص این امر به عهده خبرگان می‌باشد. در اسرع وقت نسبت به تعیین و معرفی رهبر جدید اقدام نمایند.» قانون اساسی مصوب ۶۸ دلالت بیشتری به مبنای انتخاب دارد. و اگرچه از این قانون انتظار صراحت بیشتری در تعیین مبنای مشروعیت می‌رود، و قانون اساسی حتی پس از اصلاحات از نوعی عدم انسجام درونی به شدت رنج می‌برد اما به لحاظ حقوقی به هیچ رو به مبنای انتصاب دلالت ندارد.

اساتید حقوق عمومی که در زمینه حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران قلم زده‌اند جملگی بر آنند که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر مبنای انتخاب استوار است. به نمونه‌ای از این اظهار نظرهای حقوقی اشاره می‌شود:

«انتخاب و گزینش رهبر به طور غیر مستقیم با مردم است. به این شکل که مردم مستقیماً نمایندگان مجلس خبرگان را انتخاب می‌کنند و آنها در حدود قانون اساسی در گزینش رهبر با شرایطی که باید داشته باشند اقدام می‌نمایند.»^(۵۶)

در تحلیل حقوقی جمهوری اسلامی آورده‌اند:

«جمهوری که در مقابل نظام سلطنتی قرار می‌گیرد حکومتی است که در آن اولاً، حاکم بطور مستقیم توسط مردم (جمهوری ریاستی) یا غیر مستقیم از طرف پارلمان (جمهوری پارلمانی) انتخاب می‌شود.

ثانیاً، دوره زمامداری اصولاً محدود است (چهار، پنج یا هفت سال) و غالباً تجدید انتخاب وی بیش از یک یا دو بار میسر نیست.

ثالثاً، حاکم هیچ امتیاز مشخصی نسبت به دیگران ندارد و همانند تمام مردم، تابع قانون و

مسئول تمام اعمال خود می باشد. اینها را از رابطه با مردم و نیز با سایر نهادهای دولتی و غیردولتی رابعاً، برعکس نظام سلطنتی، حاکم دارای مسئولیت مضاعف حقوقی و سیاسی است. پس از سقوط نظام شاهنشاهی، نظام جمهوری مورد تأیید و انتخاب ملت قرار گرفته و قانون گذار اساسی، ضمن اعلام رسمی نظام، پایه های آن را در اصول متعدد مقرر داشته است:

- ۱- زمامداری و اداره کشور به اتکاء آراء عمومی است (اصل ۶ قانون اساسی)، و انتخاب رهبری به طور غیر مستقیم (اصل ۱۰۷ ق.ا.) و ریاست جمهوری به طور مستقیم (اصل ۱۱۴ ق.ا.) با مردم است. همچنین، رسمیت دولت موقوف به رای اعتماد مجلس شورای اسلامی است. (اصل ۱۳۳ و ۸۷ ق.ا.)
 - ۲- هر چند که برای دوره زمامداری مقام رهبری محدودیت ذکر نشده، اما دوره ریاست جمهوری (با امکان یک بار انتخاب مجدد مدت چهار سال است) (اصل ۱۱۴ ق.ا.) و دوره حکومت دولت نیز محدود به مدت همین دوره می باشد.
 - ۳- رهبر در برابر قانون با سایر افراد کشور مساوی است (اصل ۱۰۷ ق.ا.) و سایر افراد زمامدار نیز را نیز به طریق اولی امتیاز مشخص نسبت به دیگران ندارند.
 - ۴- قانون اساسی برای مقام رهبری (اصول ۱۱ و ۱۴۲ ق.ا.)، ریاست جمهوری (اصول ۱۱، ۱۲۲، ۱۳۴، ۱۴۰ و ۱۴۲ ق.ا.) مسئولیت سیاسی (تا حد عزل) و مسئولیت حقوقی (تا حد محاکمه و محکومیت) قایل شده است. این وظایف و مسئولیتها را با توجه به اصل ۵۷ جمهوری بر اساس مشارکت همگانی، آزادیهای خصوصی و عمومی و تصمیم اکثریت شکل می گیرد. لازمه این مشارکت و آزادی، احترام به عقاید همگان شرکت کننده و امکان برقراری رابطه و برخورد اندیشه های متفاوت می باشد. تحمل، همزیستی و مشارکت متقابل ارباب عقاید و اندیشه ها، از مقتضیات نظام جمهوری به شمار می رود. به ترتیبی که همه افراد جامعه، از طریق تعددگرایی مکتبی (همراه با آزادی عقیده و بیان) و تعددگرایی سیاسی (از طریق تشکیل احزاب و انجمن ها) قادر به مشارکت در تعیین سرنوشت خویش می باشند. در غیر این صورت، موضوع جمهوری بودن مستفی است. (۵۷)
- قایلین به مبنای انتصاب از چهار ضابطه جمهوریت، تنها ضابطه سوم (تساوی ولی فقیه و دیگر افراد جامعه در برابر قانون) را باور دارند. در مقابل ضابطه اول معتقدند که ولی

فقیه منصوب خداوند است نه منتخب و وکیل مردم (چه مستقیم، چه غیر مستقیم). در مقابل ضابطه دوم معتقدند که توقیت و محدود کردن دوران زمامداری ولی فقیه به مدت محدود (مثلاً ده سال) جایز نیست و ولایت مادام الشرایط یا مادام العمر است. در مقابل ضابطه چهارم معتقدند که هیچ نهاد بشری بر ولی مطلق فقیه نظارت ندارد و ولی مطلق فقیه در برابر هیچ نهاد بشری از جمله مجلس خبرگان مسئول نیست، لذا ایشان حق سؤال، استیضاح یا عزل و نصب وی را ندارند (کشف از عزل و نصب غیر از عزل و نصب است، عازل و ناصب خداوند است).

با توجه به عدم پذیرش ضوابط یاد شده مشخص است که قایلین به ولایت انتصابی فقیهان در صورت پذیرش جمهوری اسلامی، می باید معنایی دیگر از «جمهوری» ارائه کنند.

«معنای جمهوری اسلامی» هم غیر از این نیست که اصل مکتب اسلام توسط وحی الهی تثبیت شده است و چیزی بر او افزوده یا از آن کاسته نمی شود و هیچ تاثیری برای بیعت جمهور و میثاق توده مردم نیست مگر انشاء تعهد و گردن نهادن، و به همین معنا رسالت رسول اکرم (ص) نیز جمهوری است زیرا توده انسانهای متفکر بعد از ارزیابی آن را می شناسند و بعد از معرفت وی، اعتراف به حقانیت آن می نمایند و به این معنا ولایت و خلافت و امامت امام معصوم (ع) جمهوری است. ^{گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی} است. استنهای الهی قابل جعل درباره غیر معصومین مانند فقیهان جامع الشرایط از قبیل منصب افتاء و پست قضاء و مقام ولایت همه آنها جمهوریند، یعنی ثبوت آنها فقط با نص و نصب الهی است و توسط معصومین حاصل می شود و اثبات و تنفیذ و اعتراف و ... با آراء جمهور محقق می گردد. (۵۸)

جمهوری به این معنا (پذیرش از سوی جمهور افرادی که مکلف به پذیرش بوده اند) معنای تازه ای است که می باید در ترمینولوژی های حقوق و دایره المعارف های سیاسی مورد توجه حقوقدانان و عالمان سیاست قرار گیرد. واضح است جمهوری (به معنای

متعارف مبتنی بر حق انتخاب) با جمهوری (در قاموس قایلین به ولایت انتصابی فقیهان مشترک لفظی است، یعنی تنها وجه مشترکشان واژه جمهوری است. در پی این بحث در پیامدها و لوازم انتصاب درمی‌گذریم و آنها را به مجال و مقالی دیگر وامی‌گذاریم و کلام را با سخنی از استاد شهید مرتضی مطهری به پایان می‌بریم:

کلمه جمهوری شکل حکومت پیشنهاد شده را مشخص می‌کند و کلمه اسلامی محتوای آن را... جمهوری اسلامی یعنی حکومتی که شکل آن انتخاب رئیس حکومت از سوی عامه است برای مدت موقت و محتوای آن اسلامی است... اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می‌کنند.^(۵۹) و حاکم در مقابل مردم مسئولیت دارد.^(۶۰)

وی هر چهار ضابطه حقوقی جمهوریت را پذیرفته و با رای به سازگاری آنها به اسلام، جمهوری اسلامی را معرفی کرده است.

امیدوارم بحث و تحلیل مبانی فقیه جمهوری اسلامی به تحکیم هرچه بیشتر ابعاد نظری این اندیشه والا بیانجامد، بمنه و کرمه.

قم - ۱/۵/۱۳۷۵



پی نوشت

- ۱- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۰، ص ۱۰-۱۱.
- ۲- آیت... شیخ لطف... صافی گلپایگانی، ضرورت وجود الحکومة او ولایة الفقهاء فی عصر الغیبة (قم، ۱۳۵۹، ص ۱۲).
- ۳- استاد آیت... شیخ عبدا... جوادی آملی، مقاله ولایت و امامت در کتاب پیرامون وحی و رهبری، تهران ۱۳۶۸، ص ۱۶۳.
- ۴- برای آشنایی بیشتر با مفاد فاعده لطف رجوع کنید به:
- آیت... شیخ جعفر سبحانی، الالهیات علی هدی الکتاب و السنة والعقل، به قلم شیخ حسن محمد مکی عاملی جلد ۲، (قم ۱۳۱۰) ص ۵۲، ۲۷.
- ۵- رجوع کنید به کتاب نظریه‌های دولت در فقه شیعه به قلم نگارنده، (تهران، ۱۳۷۶، نشرنی) در این کتاب نه نظریه متفاوت فقهی درباره دولت و حکومت در عصر غیبت مورد بررسی و تحلیل اجمالی قرار گرفته است.
- ۶- نگارنده در رساله مستظلی تحت عنوان «قلمرو ولایت» به تفصیل در این باره بحث کرده، سه قول اصلی امور حسبه، ولایت عامه و مطلقه را مورد تحلیل انتقاد قرار داده است. بخشی از این رساله تحت عنوان «قلمرو

- حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی» منتشر شده است: مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و احیاء تفکر دینی، تهران ۱۳۷۶، صفحه ۳۸۳-۴۱۳.
- ۷- آیه... بروجردی، البدر الزاهر فی صلوة الجمعة و المسافر، تقریرات به قلم شیخنا الاستاد آیت... منتظری، قم، ۱۳۶۷ ق چاپ سوم ۱۴، صفحه ۷۵-۷۹.
- ۸- آیت... منتظری دلیل استاد خرد را مورد نقد قرار داده است: دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیه ج ۱ ص ۴۶۰.
- ۹- امام خمینی، کتاب البیع، ج ۲ ص ۴۶۲: ما ذکرناه و ان کان من واضحات العقل فان لزوم الحكومة بسط العدالة و التعليم و التربية و حفظ النظم و رفع الظلم و سدالتفویر و المنع عن تجاوز الاجانب من اوضح احکام العقول من غیر فرق بین عصر و عصر او مصر و مصر و مع ذلك فقد دل علیه الدلیل الشرعی ایضاً.
- ۱۰- قولایة الفقیه بعد تصور اطراف القضية ليست امرأ نظریاً يحتاج الى البرهان و مع ذلك و دلت علیها بهذا المعنی الوسیع روایات.
- امام خمینی، کتاب البیع ۲ ص ۴۶۷، در کتاب ولایت فقیه صفحه ۳ تصریح کرده‌اند:
- «ولایت فقیه از موضوعاتی است که تصور آنها موجب تصدیق می‌شود و چندان به برهان احتیاج ندارد به این معنی که هر کس عقاید و احکام اسلام را حتی اجمالاً دریافته باشد چون به ولایت فقیه برسد و آن را به «تصور» آورد، بی‌درنگ تصدیق خواهد کرد و آنرا ضروری و بدیهی خواهد شناخت».
- ۱۱- امام خمینی، کتاب البیع ج ۲ ص ۴۶۰-۴۶۲-۴۶۷ و ولایت فقیه ص ۱۷-۱۵.
- ۱۲- (۵۹)
- ۱۳- (۶۰)
- ۱۴- محقق کرکی، رساله فی صلوة الجمعة در رسائل المحقق کرکی، المجموعه الاولی، تحقیق شیخ محمد حسون، (قم ۱۴۰۹ ق) ص ۱۲۲.
- ۱۵- نراقی، عوائد الایام، ص ۱۸۷.
- ۱۶- شیخ محمد حسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۱۶ ص ۱۷۸.
- ۱۷- حاج آقا رضا همدانی، مصباح الفقیه، ج ۴ (ص ۲۹۱ کتاب الخمیس).
- ۱۸- مراغی، العناوین، ص ۳۵۲.
- ۱۹- درمندی، خزائن الاحکام، «فاقد شماره نسخه»، ورق دوم بحث ولایة الفقیه.
- ۲۰- شیخ محمد تقی نجفی، رساله ولایة الحاكم الفقیه ص ۲۳۹.
- ۲۱- (۵۸)
- ۲۲- استاد آیت... سید کاظم حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الفقیه، ص ۹۲-۹۴.
- ۲۳- نخستین فقهی که به بحث امکان انتصاب فقیهان به ولایت پرداخته، ثقة الاسلام محمدعلی اصفهانی (م ۱۳۱۸ ق) است، وی در «رساله فی الوالیات» صفحه ۱۵۵-۱۵۴ طبع حجری) سه صورت ۱- هر مجتهدی سلطان باشد ۲- بعضی معین سلطان باشد ۳- بعضی غیر سلطان باشند» را مطرح کرده و به همه آنها اشکال وارد کرده است.
- ۲۴- کلینی، کافی، ج ۸ ص ۲۶۲ ج ۳۸۱، وسائل الشیعة، کتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو، ج ۱۳، ج ۱ ص ۱۵ ص ۵۰.
- ۲۵- کلینی، کافی، ج ۵ ص ۲۳، ج ۱.
- شیخ طوسی، تهذیب الاصول، ج ۶ ص ۱۴۸ ح ۲۶۱.
- وسایل الشیعة، ابواب جهاد العدو، ب ۹، ج ۲ ح ۲۶۱.

۲۶. کلینی، کافی، کتاب فضل العلم باب اختلاف الحدیث ج ۱۰، ج ۱ ص ۶۷.
۲۷. نهج البلاغه نامه ۵۳.
۲۸. نراقی، عوائد الايام، ص ۱۸۵.
۲۹. آیت ا... سید کاظم حسینی حائری، ولایة الامر فی عصر الغیبة، ص ۲۱۲-۲۲۲. الترجمه بالانتخاب بعد فرض صلاحیة الولاية.
۳۰. آیت ا... جوادی آملی پیرامون وحی و رهبری ص ۱۸۵، بند نهم.
۳۱. آیت ا... منتظری، دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة ج ۱ ص ۴۰۷-۴۱۵ معظم له مسأله انتصاب فقیهان به ولایت در مقام ثبوت را در صور پنجگانه اش مطرح کرده با رد همه آنها قابل به امتناع نصب فقیهان در مقام ثبوت شده است.
- آیت ا... جوادی آملی (پیرامون وحی و رهبری ص ۱۸۰-۱۹۰) و آیت ا... مکارم شیرازی (انوار الفقاهه، کتاب البیع ج ۱ ص ۵۹۸-۵۹۵) احتمالات حضرت آیت ا... منتظری را به تفصیل ذکر کرده، در مقام رد امتناع یاد شده و اثبات یکی از صور محتمله برآمده اند.
۳۲. وهی الصورة الثانية من الصور الخمسة: ان يكون منصوب الجميع كذا لك ولكن لا يجوز افعال الولاية الا لواحد منهم، آیت ا... منتظری به این صورت دو اشکال وارد کرده اند. رجوع کنید به دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الاسلامیة ج ۱ ص ۴۱۳ و ۴۱۴.
۳۳. رجوع کنید به کتاب نظریه های دولت در فقه شیعه به همین قلم، صفحه ۲۲.
۳۴. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۰ ص ۱۸۱.
۳۵. پیشین.
۳۶. پیشین، ج ۳ ص ۱۲۵.
۳۷. امام خمینی، صحیفه نور.
۳۸. پیشین، ج ۹ ص ۲۵۲ و نیز رجوع کنید به ج ۱۷ ص ۱۰۳.
۳۹. پیشین، ج ۵ ص ۳۱ نظیر همین کلام را در هنگام تنفیذ حکم ریاست جمهوری شهید محمد علی رجائی اظهار کرده اند: ج ۱۵ ص ۷۶.
۴۰. پیشین، ج ۱ ص ۲۳.
۴۱. پیشین، ج ۲ ص ۲۰۷.
۴۲. پیشین، ج ۲۱ ص ۱۲۹ (۱۳۶۸/۲/۹).
۴۳. پیشین، ج ۱۸ ص ۲۴۵-۲۴۶.
۴۴. نگارنده نظر حضرت امام خمینی در باب انتصاب و انتخاب در مسئله ولایت فقیه را بیشتر به رشته تحریر در آورده است: رجوع کنید به روزنامه جمهوری اسلامی، شماره ۴۵۲۶، ۱۹ دی ۱۳۷۳ ص ۱۲.
۴۵. صورت مشروح مذاکرات مجلس بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلسه سی و نهم ص ۱۰۶۶ (تهران، ۱۳۶۲) سخنان حضرت آیت ا... منتظری.
۴۶. پیشین، جلسه بیستم، ص ۵۲۳ سخنان آیت ا... شهید دکتر بهشتی.
۴۷. پیشین، جلسه بیست و یکم ص ۵۲۶ نماینده خبرگان سیستان و بلوچستان.
۴۸. پیشین، جلسه بیست و یکم ص ۵۲۵ سخنان آیت ا... میر ابوالفضل موسوی تبریزی، و نیز رجوع کنید به ص ۱۱۰۱ و ۱۱۰۲.
۴۹. پیشین، جلسه بیستم، ص ۵۲۶ سخنان آیت ا... جوادی آملی.
۵۰. پیشین، جلسه سی و نهم، ص ۱۰۶۸ و ۱۰۶۹ سخنان آیت ا... محمد یزدی.

۵۱. مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۵۸ (در بازنگری ۱۳۶۸ نیز عیناً باقی مانده است).
۵۲. صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران ۱۳۷۰) ص ۱۴۹.
۵۳. پیشین، جلسه هفدهم، ۶۲۷، سخنان آیت ا... محمد مؤمن قمی.
۵۴. پیشین، جلسه هفتم، ص ۲۵۶-۲۵۵، سخنان آیت ا... محمدی گیلانی.
۵۵. پیشین، جلسه پنجم، ص ۱۸۰-۱۸۱، سخنان آیت ا... یزدی.
۵۶. دکتر سید جلال الدین مدنی، حقوق اساسی، نهادهای سیاسی جمهوری اسلامی ایران، (تهران، ۱۳۷۰).
۵۷. دکتر سید محمد هاشمی، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، جلد اول، (تهران، ۱۳۷۴) ص ۵۴ و ۵۳.
۵۸. آیت ا... جوادی آملی، کتاب پیرامون وحی و رهبری، صفحه ۱۷۱-۱۷۹.
- ۵۹- آیت ا... شهید مرتضی مطهری کتاب پیرامون انقلاب اسلامی، ص ۸۰ و ۸۶.
۶۰. آیت ا... شهید مرتضی مطهری، علل گرایش به مادیگری، مجموعه آثار، ج ۱ ص ۵۵۵.

تفکر سیاسی، نظریه سیاسی و جامعه مدنی

Political Thinking, Political Theory and Civil Society, Steven
M. Green, I.B.Tauris & Co. Ltd.



ژوئیه ششماه علمی و فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

توسعه داده‌های مورد نیاز...
 طی یک پیشگفتار، یک مقدمه و دو...
 کرده است. کتاب سیاسی...
 ضمیمه شده است.
 اهداف توسط از...
 سیاسی و...
 هر...
 ۲. بحث درباره...
 از...
 دیدگاه‌های...
 پژوهش‌های...
 اولین کتاب...
 است؟...
 روش‌های...